



زمینه‌های بین‌المللی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

کریم اسدی

۱۴۰۰

فهرست مطالب

۴.....	مقدمه ضروری.....
۵.....	توضیحی در باره این نوشته.....
۶.....	جنگ جهانی اول.....
۶.....	جنگی که در آن، جای دوست و دشمن به سرعت تغییر کرد!.....
۷.....	تقسیم روسیه!.....
۷.....	ورود نظامی انگلستان و فرانسه به روسیه.....
۸.....	پادگان‌های غربی‌ها در جنوب روسیه.....
۸.....	«موقعیت» ایران در این «پازل».....
۹.....	جدیت قدرت‌ها در بلعیدن منابع روسیه.....
۹.....	روسیه ایران را می‌بلعید، غربی‌ها روسیه را!.....
۹.....	حفاظت از سرمایه‌های اروپایی در روسیه.....
۱۰.....	آناتول فرانس و چرچیل افشا کردند.....
۱۱.....	ورود اولین نیروها اروپایی به ایران و قفقاز.....
۱۱.....	پیروزی بلشویک‌ها، عقب‌نشینی دنسترویل و دیگر میهمانان ناخوانده.....
۱۲.....	نمونه‌ای برای درک وضعیت ایران.....
۱۳.....	علل خروج نیروهای دنسترویل از ایران.....
۱۴.....	نگاهی به پشت سر و تاملی در جنگ بزرگ و پیامدهای بزرگ.....
۱۵.....	اولین هسته‌های نیروهای آزادیبخش ایرانی.....
۱۶.....	جنگ جهانی اول، پایان عصر «استعمار کهن» و تولد «استعمار نو».....
۱۶.....	رضاخان قزاق اینگونه به رضاشاه پهلوی تبدیل شد!.....
۱۹.....	رضاخان چه ویژگی‌هایی داشت؟.....
۱۹.....	رضاخان از زبان ژنرال آبرونساید.....

۲۲.....	نگاهی دیگر به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹.....
۲۲.....	وضعیت عمومی اروپا.....
۲۲.....	فرصتی که «جنگ» برای مستعمرات و ملل در بند به وجود آورد.....
۲۳.....	پایان استعمار کهن و آغاز استعمار نو.....
۲۳.....	سهم ایران از تحول ایجاد شده.....
۲۴.....	دیگر بازیگران صحنه ایران.....
۲۵.....	رضاخان هرشب با آبرونساید ملاقات می‌کند.....

۲۵.....اتمام حجت ژنرال انگلیسی با قزاق ایرانی

۲۵.....پیوست‌ها و برخی اسناد

نگاهی دیگر به کودتای سوم اسفند

مقدمه ضروری

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که منجر به روی کار آمدن رضاشاه در ایران شد، بیش از آن که محصول شرایط داخلی ایران باشد، ناشی از تحولات عظیمی بود که در همسایگی ایران رخ داد؛ در یک رویداد نامنتظر، امپراتوری تزار در روسیه سقوط کرد و قدرت‌های آن روزگار جهان (انگلستان و فرانسه) ناگهان خود را با یک حکومت اساساً متفاوت با تمامی دیگر حکومت‌های جهان آن‌روزگار روبرو دیدند: یک حکومت کمونیستی!

انگلستان و فرانسه به سرعت دست به کار اعزام نیروی نظامی برای کمک به تزاری شدند که سقوط کرده و نیروهای نظامی هوادارش، چندپاره و نامسجم در گوشه و کنار روسیه پهناور، نومیدانه تلاش می‌کردند، دیکتاتوری سرنگون شده پیشین را از نو احیا کنند.

نیروهای فرانسوی و انگلستان تلاش کردند اضافه بر کمک به ارتش‌های پراکنده طرفدار تزار، منابع نفتی قفقاز و دیگر مناطق استراتژیک روسیه را در غیاب تزار، به کنترل خود درآورند.

تلاشی که البته شکست خورد اما نیروهای انگلیسی چه در هنگام پیشروی به سوی روسیه و چه به هنگام عقب‌نشینی از روسیه، به این نتیجه رسیدند که روسیه جدید را با ایجاد یک منطقه حائل، به‌طور خاص از هندوستان (کلیدی‌ترین مستعمره آسیایی انگلستان) دور نگاه‌دارند. آن‌هم در شرایطی که در ایران، گردان‌های انقلابی متعددی در جنگل‌های گیلان و مازندران و نیز تبریز با حمایت توده‌های ترقی‌خواه در مرکز و اصفهان و خراسان و دیگر مناطق ایران، شانس زیادی برای ایجاد یک ایران دموکراتیک و پیشرو به‌وجود آورده بودند.

برآیند این وضعیت، باعث شد که نیروهای انگلیسی هنگام عقب‌نشینی از قفقاز، و بازگشت به عراق، روند رویدادهای سیاسی ایران را در مسیر جدیدی جاری کنند.

در مسیر جدید، تمامی آن گردان‌های انقلابی تماماً حذف و نابود شدند

رهبران انقلابی مردم ایران، به قتل رسیدند

و یک حکومت دست‌نشانده روی کار آمد.

این پژوهش، نگاهی است به این مقطع از تاریخ ایران که سرنوشت ایران و ایرانیان را در قرن بعد شکل داد.

روز سوم اسفند سال ۱۲۹۹ یک قزاق ساده، گمنام و تا حدی بدنام^۱ با یک کودتا، وارد تهران شد، نخست‌وزیر را عزل کرد، سیدضیاءالدین طباطبایی مهره پیشانی سیاه انگلستان را به جای وی نشاندا! و خود نیز ریاست نیروی قزاق را از احمدشاه دریافت کرد.

^۱ رضاخان در تمامی طول انقلاب مشروطه در جبهه ضد مشروطه بود. در محاصره تبریز به روی ستارخان شلیک کرده بود، در جریان اشغال ایران توسط روسیه تزاری در جنگ جهانی اول، خود و نیروهایش را به ژنرال نیکلای بارانف روسی تسلیم کرد و تحت فرمان وی با نیروهای مقاومت ایران جنگیده بود و ...

ردپای ژنرال آبرونساید فرمانده نیروهای انگلستان در جنوب روسیه و شمال ایران در آن کودتا دیده می شد. محمدرضا شاه بعدها در کتابش (پاسخ به تاریخ ص ۲۱) به پیوندهای پدرش با آبرونساید اذعان کرد و نوشت: «از ژنرال انگلیسی آبرون ساید نقل کرده‌اند: «رضاخان تنها مردی است که می تواند ایران را نجات دهد».

رضاخان قزاق در اردیبهشت سال بعد، مقام وزارت جنگ را تصاحب کرد.

در آبان ۱۳۰۲ به نخست وزیری رسید.

در سال ۱۳۰۴ با یک کودتای دیگر و به کمک یک ماده واحده غیرقانونی در مجلس شورا و یک موسسان جعلی، به مقام سلطنت دست یافت!

روز تاجگذاری وی ۴ اردیبهشت سال ۱۳۰۵ خورشیدی است.

او که بعدا نام رضاشاه پهلوی را بر خود نهاده بود، در شهریور سال ۱۳۲۰ توسط انگلستان از ایران اخراج و پسرش «محمدرضا» به سلطنت گمارده شد.

توضیحی در باره این نوشته

این نوشته برای درک بهتر چگونگی آن کودتا (کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹) که مقدمه پادشاه شدن آن قزاق گمنام و تقریباً بی‌سروپا بود

به اوضاع آن روزگار جهان بویژه منطقه‌ای می پردازد که ایران ما نیز در آن قرار دارد. منطقه‌ای که: آماج بیشترین طمع‌ورزی‌های استعمار بوده و هست.

منطقه‌ای که از حساسیت ژئوپلیتیک منحصربفردی برخوردار بوده و باز هم هست.

بیشترین تعداد انقلاب‌ها و جنبش‌های رهائی‌بخش را در قیاس با کشورهای همجوار در کارنامه خود داشته و دارد.

تاثیرگذارترین نهضت‌های اجتماعی را در خود پرورده است.

و هم‌اکنون نیز پر تنش‌ترین منطقه سیاسی جهان است، با قوی‌ترین و پراوازه‌ترین نیروی مقاومت جهان معاصر.

منطقه‌ای که مردمش باید پیوسته در «سه جبهه» برای آزادی بجنگند:

یکی جبهه مبارزه با استبداد داخلی ،

دیگری جبهه مبارزه با ارتجاع مذهبی ،

و جبهه سوم، مبارزه با استعمار.

با این مقدمه:

ابتدا نگاهی می‌شود به وضعیت منطقه در اوایل قرن بیستم

سپس به اهمیت منطقه برای قدرت‌های استعماری اشاره‌ای می‌شود

در ادامه نگاهی می‌شود به موقعیت ایران و نقشش در تحولات منطقه.

تا در خلال این مباحث، برخی جنبه‌های مربوط به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که سرنوشت سیاسی اجتماعی ایران را برای یک قرن رقم زد، بیشتر مورد تدقیق قرار گیرند.



جنگ جهانی اول

جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ میلادی در اروپا در گرفت اما مبارزه بین کشورهای قدرتمند اروپایی بر سر تقسیم جهان بسیار پیش‌تر، یعنی از اواخر سده نوزدهم میلادی شدت یافته بود، یعنی هنگامی که قدرت‌های برتر جهان به دنبال صدور سرمایه، تقسیم منابع و بازارهای جهان بین خود بودند.

سالزبوری (مارکوس سوم سالزبوری نخست‌وزیر انگلستان در اوایل قرن بیستم) در همان سال‌ها گفته بود هنر اروپائیان تقسیم متمدنانه؟! منابع کشورهای رو به نابودی مشرق زمین است (به‌زعم او ایران و هندوستان و منطقه عربی و دیگر کشورهای مانند آنها کشورهایی رو به نابودی بودند که باید بین قدرت‌های اروپایی به شکلی «متمدنانه؟!» تقسیم می‌شدند). از آنچه که عملاً واقع شد می‌توان دریافت که سیاستمداران متمدن اروپایی نتوانستند پرنسیب‌های مورد اشاره جنرال انگلیسی «لرد سالزبوری» را محقق کنند و ناگزیر وحشیانه به دریدن یکدیگر پرداختند! جنگ جهانی اول اینگونه آغاز شد و بیش از ۱۰ میلیون کشته روی دست بشریت گذاشت.

مهم‌ترین صف‌بندی آن جنگ که به «جنگ بزرگ» معروف شد از این قرار بود:

- یک‌سو، نیروهای آنتانت یا همان متفقین (فرانسه، انگلستان، روسیه تزاری و ...)
- سوی دیگر، نیروهای متحدین. (آلمان و عثمانی و ...).

البته روسیه در آستانه انقلاب و فروپاشی بود و از دید متفقین (دولت‌های آنتانت) بیم آن می‌رفت که با شکست روسیه در برابر نیروهای قدرتمند آلمان، بخش بزرگی از ارتش آلمان که درگیر جنگ با روس‌ها بود، روانه غرب اروپا شده و بریتانیا و فرانسه را در هم بکوبد، یا حتی در یک برآورد حداقلی، بخشی از نیروهای آلمانی پس از پیروزی در روسیه روانه جنوب‌شرق شده و بزرگ‌ترین مستعمره بریتانیا (هندوستان) را از چنگ انگلستان خارج کند!

جنگی که در آن، جای دوست و دشمن به سرعت تغییر کرد!

انگلستان و فرانسه برای حفظ منافع خود² و البته برای استفاده بهینه از موقعیت جدید و ضعف روسیه و گسترش مناطق نفوذشان در شرایط جدید، در یک قرارداد نه چندان محرمانه، نیروهای زنده‌ای را روانه جبهه روسیه و عثمانی کردند.

این نیروها سرگذشت پرفراز و نشیبی داشتند چرا که کمی بعد و با فروپاشی تزاریسم در روسیه و با روی کار آمدن بلشویک‌ها ماموریت یافتند به جای کمک به دولت روسیه، به دشمنان دولت جدید روسیه که اینک در کسوت چند نیروی نظامی یاغی به مبارزه با بلشویک‌ها برخاسته بودند کمک کنند! کمک به نیروهای موسوم به ارتش روس‌های سفید.

² انگلستان و فرانسه منافع و سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی در روسیه داشتند که در ادامه به برخی از آنها اشاره خواهد شد.

تقسیم روسیه!

در اواخر سپتامبر ۱۹۱۷ یعنی فردای قرارداد صلح «برست» که بین آلمان و بلشویک‌ها امضا شد، فرانسه و انگلستان طی توافقنامه‌ای ۱۸۰ درجه تغییر جهت داده و به جای حفظ تمامیت روسیه (که هدف اولیه آنها از ورود به روسیه بود) تماما برضد دولت جدید روسیه متحد شده و زمین‌های استراتژیک روسیه را بین خود تقسیم کردند:

منابع زغال سنگ «دونتس» و کل منطقه کریمه، منطقه نفوذ فرانسه شد و مناطق نفت‌خیز قفقاز و استان‌های بالتیک، منطقه نفوذ انگلستان گردید! (کتاب توطئه بزرگ. مایکل سیرز و آلبرت کان بخش اول ص ۲۶).

دولت جدید روسیه (بلشویک‌ها) در نبود هیچ کمکی از سوی غرب، برای جلوگیری از سقوط توسط ارتش آلمان، تن به صلحی ظالمانه داد. لنین (رئیس دولت جدید روسیه) خیلی بی‌پرده و روشن خطاب به نمایندگان کنگره سراسری شوراهای گفت: «تحت شرایط کنونی، دولت شورایی مردم روسیه که به امان خود رها شده، از مقابله با یورش امپریالیسم آلمان عاجز بوده و ناچار است برای حفاظت از روسیه انقلابی، به هر شرایطی که در مقابلش نهاده شده تن دهد». (همان منبع ص ۳۸).

ورود نظامی انگلستان و فرانسه به روسیه

با قرارداد صلح «برست» و نجات دولت بلشویک‌ها از سقوط به دست نیروهای مسلح آلمان، تلاش فرانسه و انگلستان برای یاری رساندن به نیروهای بجا مانده از ارتش تزار شدت گرفت. اکنون هدف نیروهای کمکی اروپایی نه حفظ وحدت روسیه بلکه تجزیه روسیه و منابع آن بود. هدفی که با شکست کامل آلمان سرعت گرفت (نیروهای آنتانت توانستند آلمان را شکست داده و جنگ اول را به نفع خود پایان دهند). دولت‌های آنتانت پس از پیروزی بر آلمان و اتریش، تصمیم گرفتند بر ضد حکومت جدید روسیه و دولت شورایی آن، نیروهای بزرگی روانه روسیه کنند. (همان ص ۱۱۱)

این تصمیم مصادف بود با زمانی که شماری از ژنرال‌های تزار موفقیت‌های نظامی مهمی در چند جبهه بر ضد بلشویک‌ها به دست آورده بودند. از این رو در جنوب روسیه مانند دیگر مناطق مرزی، پادگان‌هایی تاسیس شد تا به نظامیان موسوم به ارتش «روس‌های سفید» یاری رسانند.

آن پادگان‌ها را فرانسه و انگلستان برپا کردند.



نیروهای روس‌های سفید در جبهه

پادگان‌های غربی‌ها در جنوب روسیه

در جنوب روسیه، در پادگان‌های نظامی قفقاز و در طول کرانه دریای سیاه، ارتش‌های سفید تحت فرماندهی ژنرال آنتوان دنیکین، که توسط فرانسویها به خوبی تجهیز و تقویت می‌شدند، مستقر شده بودند. (همان منبع ص ۹۶). دنیکین کمی بعد نیروهای تار و مار شده ژنرال «کورنیلوف» و ژنرال «کاله‌دین» را هم جذب کرد. در همان زمان ژنرال «ورانگل» نیز به عنوان معاون «دنیکین»، در این جبهه اسم و رسمی به هم زده و کلا نیروهای روسیه سفید قدرت یافته بودند امری که هم نتیجه کمک‌های انگلستان و فرانسه بود و هم مشوق آنها برای دخالت بیشتر در منطقه.

«موقعیت» ایران در این «پازل»

سال ۱۹۱۸ فرانسوی‌ها «اودسا» را اشغال کردند و نیروهای انگلیسی در جنوبی‌ترین بخش روسیه فعالیت‌های خود را گسترش دادند. در آن هنگام فرماندهی عالی انگلیس، سربازانی را از ایران برای کمک به نیروهای ضدبلشویک به ترکستان فرستاد. زمانی که نیروهای متفقین به سوی قفقاز تاخته و باکو را اشغال کردند، مجله بازرگانی انگلیس به نام «خاور نزدیک» بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی نوشت: باکو از لحاظ نفت، بی نظیر است.... باکو از هر شهر نفتی دیگر جهان بزرگ‌تر است. اگر نفت، «پادشاه» باشد، باکو «پایتخت» آن پادشاه است! به این ترتیب، تقسیم روسیه پس از تزار وارد مراحل جدی شد. در این میان ایران نیز «سرپل» نیرویی و منطقه «لجستیک» نیروهای انگلیسی شد. مردم ایران با میهمانان ناخوانده‌ای روبرو شدند که اضافه بر تمامی مشکلات معیشتی و نایاب شدن مواد غذایی و (ایران در شرایط

قحطی به سر می‌برد) به بلایی به اسم حضور ارتش‌های استعمارگر هم مبتلا شدند. در آن برهه، ایران به یک مستعمره نسبتاً کامل انگلستان و تحت اشغال نظامی و سیطره سیاسی امپراتوری تبدیل شده بود.

جدیت قدرت‌ها در بلعیدن منابع روسیه

عزم انگلستان و فرانسه برای تقسیم روسیه آنچنان جدی بود که بر اساس یک یادداشت صادره از طرف وینستون چرچیل در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۹ روشن می‌شود، بریتانیا تا آن زمان حدود ۱۰۰ میلیون لیره استرلینگ و فرانسه بین سی تا چهل میلیون لیره استرلینگ به تنهایی برای کمک به ژنرال «دنیکن» هزینه کرده بودند.

نبرد در شمال روسیه ۱۸ میلیون لیره برای انگلستان خرج بر داشت. ژاپنی‌ها خود، صورت‌حساب هزینه‌ای بالغ بر ۹۰۰ میلیون «ین ژاپن» را برای نگهداری نفرات خود در سیبری، تأیید کردند. (همان ص ۱۲۰)

روسیه ایران را می‌بلعید، غربی‌ها روسیه را!

باید دانست امپراطوری روسیه که همواره با انگلستان بر سر گسترش حوزه نفوذ خود در ایران درگیری داشت، برخلاف تصور معمول و ترویج شده در کتب تاریخی موجود در ایران، خودش نه یک ابرقدرت جهانی بلکه یک کشور فئودالی و نیمه مستعمره بود! که تنها برای کشورهای منطقه‌ای و همسایگان به شدت عقب‌مانده‌اش، «ابرقدرت» محسوب می‌شد.

امپراطوری تزاری، با تمام فخر فروشی‌های منطقه‌ای‌اش در آسیا، در مورد ثروت و قدرتش، هنگامی که پای رقابت و مقایسه با قدرت‌های اروپایی یا حتی ژاپن به میان می‌آمد در حقیقت نیمه مستعمره‌ای بود برای تامین منافع سرمایه‌های انگلیسی، فرانسوی و ۱۷ میلیون فرانک آلمانی.

در حالی که ژاپنی‌ها نیز در هر برخورد با روس‌ها، بخشی از آن کشور را ضمیمه خاک خود در زمین‌های اشغالی آسیا می‌کردند.

آن مقطع از تاریخ شاید آخرین سال‌های رواج استعمار به شیوه‌های کهن (اشغال نظامی) باشد که در کتب تاریخ بتوان یافت.

حفاظت از سرمایه‌های اروپایی در روسیه

در همان اوان، سهام مالی فرانسه در روسیه تزاری به مبلغ ۵۹۱ بالغ می‌شد.

منافع انگلیس ۷۲٪ زغال سنگ، آهن و فولاد در روسیه را در بر می‌گرفت.

سالانه صدها میلیون فرانک و لیره استرلینگ حاصل تلاش کارگران و دهقانان روسی به جیب بنگاه‌های خارجی شریک با تزار سرازیر می‌گردید.

پس از انقلاب بلشویکی، سالنامه بازار بورس لندن در سال ۱۹۱۹، تحت عنوان "حساب روسیه" نوشت:

«در این مملکت (بریتانیا) گروه‌ها و افرادی وجود دارند که در روسیه سرمایه و سهام فراوانی دارند.... بر

اساس ارزیابی سالنامه روسی ۱۹۱۸، مجموع سرمایه‌گزارهای انگلیس و فرانسه در روسیه به رقمی

حدود ۱،۶۰۰ میلیون لیره استرلینگ یا حدود هشت میلیارد دلاری می‌رسد... کمپانی نفتی رویال داچ شل، کمپانی نفتی اورال - کاسپین (دارای منابع نفتی شمال قفقاز)، کمپانی بزرگ اسلحه‌سازی انگلیسی مترو ویکرز، کمپانی فرانسوی اشنايدرکروز و گروه صنعتی کروپ‌آلمان کنترل کلیه صنایع نظامی تزاری را در دست داشتند.

بزرگ‌ترین بانک‌های انگلیسی و فرانسوی سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی در روسیه داشتند. کلیه این منافع عظیم درهم تنیده شده بودند و از این‌رو تمامی این کشورها به شدت به ادامه جنگ با روسیه جدید و حفظ سرمایه‌های خود نیازمند بودند. (همان منبع ص 122).

روشن است که جنگ اروپایی‌های در روسیه و با روسیه جدید پیامدهای زیانباری برای ایرانی داشت که آن هنگام، به تیول انگلستان در آمده بود و تشدید جنگ با روسها به معنی تشدید استعمار و «شیره‌کش» کردن منابع ایران بود.

آناطول فرانس و چرچیل افشا کردند

صحنه دخالت‌های استعماری غرب در روسیه آنچنان بود که سالها پیش از درگرفتن جنگ (سال 1906) آناطول فرانس نویسنده نامدار فرانسوی از حجم سرمایه‌گذاری‌های قدرتمندان فرانسوی در روسیه دهان به شکایت گشوده و پس از کشتار بزرگ یهودیان روسی که با تبانی پلیس مخفی تزار انجام شده بود، خطاب به شهروندان فرانسوی گفت: «همشهریان! میلیادرها پول خود را در راه قتل تعداد بی‌شماری از انسان‌ها صرف نکنید!» (همان ص 121).

به این ترتیب روشن می‌گردد همان جنگ کثیف استعماری که روس‌ها در ایران پیش می‌بردند، اکنون توسط فرانسه و انگلستان در روسیه اجرا می‌شد.

چرچیل نخست‌وزیر انگلستان بعدها در کتاب خود به نام «بحران جهانی...» نوشت: (متفقین) به عنوان متجاوز در خاک روسیه مستقر بودند و دشمنان شوروی را مسلح می‌کردند، بنادر را مسدود کرده و کشتی‌های جنگی شوروی را غرق می‌کردند و با جدیت در آرزوی سقوط آن نقشه می‌کشیدند...» (همان منبع ص 96).



ژنرال انگلیسی لیونل چارلز دانسترویل فرمانده دانسترفورس

ورود اولین نیروها اروپایی به ایران و قفقاز

اولین نیروهای متفقین به اسم «دانستر فورس» انگلیسی حدود دو سه ماه پس از پیروزی انقلاب اکتبر 1917 از میان نیروهای زبده انگلیسی مستقر در خاورمیانه تشکیل شده (دسامبر 1917) و روانه شمال ایران و جنوب قفقاز شدند تا از پیشروی آلمان و عثمانی جلوگیری کرده و مانع دستیابی آنها به منابع نفتی باکو شوند.

این نیرو بعداً به اسم فرماندهاش «لیونل دانسترویل» مشهور شد. این نیرو اساساً یک نیروی کیفی متشکل از افسران و درجه‌داران استرالیایی، کانادایی و نیوزیلندی بود که از واحدهای رزمی مستقر در جبهه‌های بین‌النهرین بوجود آمده بود. این همان نیرویی است که هنگام عبور از همدان و انزلی به سوی باکو، با نیروهای میرزا کوچک خان نیز مواجهه داشت.

دانسترویل در ژانویه 1918 وارد ایران شد و در ژوئیه 1918 به رشت رسید و در آگوست همان سال بندرانزلی را تصرف کرده و آنجا را به پایگاه دریایی خود در منطقه دریای خزر تبدیل کرد. بنا به نوشته‌های یک افسر انگلیسی عضو «دانسترفورس» به اسم «هنری دانوهو» در کتابی که شرح خاطراتش از آن ماموریت است، قوای تحت فرماندهی دانسترویل برای جلوگیری از حمله آلمان و عثمانی به هندوستان، وارد ایران شده بودند.

پیروزی بلشویک‌ها، عقب‌نشینی دانسترویل و دیگر میهمانان ناخوانده

با پیروزی بلشویک‌ها بر ارتش‌های روسیه سفید و تار و مار شدن آنها، نیروهای انگلیسی نیز از مناطق نفت‌خیز قفقاز و باکو عقب‌نشینی کردند. دانسترفورس با فرماندهاش دانسترویل نیز به ایران عقب‌نشینی

کردند و حتی در انزلی نیز تاب نیاورده و به رشت عقب نشستند. (بهار . تاریخ احزاب سیاسی ایران. ج ۱ ص 42)

کمی بعد ده‌ها کشتی حامل نیروهای ژنرال دنیکین و ساز و برگشان نیز به سواحل ایران در دریای مازندران عقب نشستند. شرح روشنی از آن ماجرا را بهار در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ج ۱ داده است. بهار در همان کتابش ص 45 به بعد می‌گوید: دولت ساویت (شوروی) قوای دنیکین و کالچاک و ورائگل را به مساعدت سری آلمان درهم شکست و خود را به سرحدات ایران رساند... قوای دنیکین در ماه حمل () 1299 مطابق با آوریل 1920 شکست قطعی خورد و روز 18 همان ماه 16 کشتی از اتباع دنیکین وارد انزلی شد. به آنها اخطار کردند که بدون اجازه نمی‌توانند وارد دهانه شوند مگر با خلع اسلحه. یکی از کشتی‌ها تمکین کرده مابقی در دریا باقی ماندند.

در ادامه این ماجرا قوای انگلستان به علت ضعف در برابر نیروهای شوروی که انزلی و غازیان را زیر آتش توپخانه دریایی خود گرفته و خواهان استرداد نیروهای دنیکین و خروج نیروهای انگلیسی از ایران بودند سرانجام به قزوین پس نشستند (بهار. احزاب سیاسی ایران ج ۱ ص 43 و ص 79).

نمونه‌ای برای درک وضعیت ایران

محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) که در همان دوران (سال 1298 یعنی یکسال قبل از کودتای سوم اسفند رضاخان) افسر و فرمانده یک دسته سوار بوده و ماموریت یافته بود به گرگان برود، در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران ج ۱ ص 79 نوشته: میرزا کوچک خان که از حکومت وثوق‌الدوله ناراضی بود (وثوق‌الدوله عاقد خائن قرارداد 1919) در شمال حکومت جداگانه‌ای تشکیل داد و عده‌ای را هم برای اشغال بندرهای کرانه خزر فرستاد. یکی از این نیروها به فرماندهی شخصی به اسم «صفرلتکچی» وارد بندرگز شد و عمارت گمرک بندرگز را محل استقرار کمیته خود قرار داد. این نیرو و فرمانده‌شان کمی بعد در زدوخورد با نیروهای آتریاد خراسان شکست خورد و عموماً جان باختند.

و خرم شهر ، از طرف ، شیخ خرمعلی خان ، پذیرایی بسیار شایان از شاه بعمل آمد. شاه عصر همانروز ورود بصره سوی بغداد حرکت کرد و دو سه وعده در کربلا و دوششم آناه بلفظ رفت و در دهم ماه از بغداد بطرف حماه حرکت نمود و در سه وعده در بغداد وارد تهران شد .

جواب دستوالهای دولت ایران با مسکو که قبلا شرح دادیم ازین تاریخ شروع شد و بالاخره با جنم اتفاق ملل مراجعه گردید و انجن مزبور در تاریخ ۲۶ و ۲۸ وعده در لندن تشکیل شد و مسئله درخواست ایرانرا (که تخاصا کرده بود از انجن اتفاق ملل که روسهارا بخلیه ایران و پرداخت غرامات و خسارات وارده وادارد وادار بیرون کردن روسها از ایران بایران کمک نماید) با حضور وزیر خارجه ایران مورد بحث قرار داد ولی نتیجه ای گرفته نشد و گفت چون خود دولت ایران مستقیماً با دولت روس داخل مذاکره شده باید منتظر گردیده دید چه خواهد شد .

درین احوال روزنامه های فرانسه که از چندین باینطرف مدام سیاست انگلیس در ایران ناخست می آورند . این موقع پیش از پیش بطرف اربابا نموده و بیکهجا دوری بود را در شرح عهدنامه ۱۳۳۷ به چهارم و انگلیس بسته شده بود میدیدند . روزنامه « هاتن » در ۱۳ مرداد ۱۳۳۸ (۲ ژوئن فرنگی) مقاله چاپ و با کمال سخن مستطین سخن ایرانرا با جنم ملل اشتاد نموده نوشت : « قبل از آنکه تمامنامه های (وزیر امور خارجه ایران) مورد توجه گردد بحث عمده انجن اتفاق ملل نباید تحقیقات نماید که وزیر خارجه آنچه اندازه نمایند دولت ایران است و دولت ایرانهم آنچه درجه نمایند عقاید عمومی ملت ایران است . »

روزنامه های دیگر هم حیل میاور کرده و عموماً بکجا چاره را در آن دیدند که دولت انگلیس عهدنامه ای را که تازه با ایران بسته است ابطال و نسخ کند .

در خود انگلستان هم حمایت و افتاد جرایم اوسیاست دولت انگلیس در مسائل آسیای وسطی مشهور گردیده بود .

شاه وارد ایران شد و روز روز خطر بالذوق که در نظر خلق ایران قوت می پذیرفت . و افکار عمومی ایران یکبار چه بر خد قرارداد و بر حد اقامت قشون انگلیس در ایران ملکی و رشدها بیشتر میشد و علمداران پیش سید حسن مدرس بود .

چنانکه دیدیم در خارجه نیز افکار بخلاف اروپا و مخالفت قرارداد بود . و حتی در باره لشکر کشی انگلیس بایران خامه در قسمت مشرق گنگوهای در مجلس مل انگلستان شایده شد . و همین لحاظ قشون خراسانرا هر چه زودتر از ایران بیرون بردند ولی در نقطه منجیل و قزوین از بیم پیش آمدن قوای روس با قوای « جنگلیان » صلاح دیدند که قشونرا بیرون برند . و راجع بقوای جنوبیم وعده میدادند که آلت قوی را بدولت ایران واگذار خواهند کرده و در همین احوال امیدیهم بقضای قرارداد نمیتوانستند داشته باشند زیرا خود بقای این قرارداد چانه ای بود که دولت روس وسایر آشوب طلبان و تاراجیان سروصدا کرده و امنیت مزلزل کرده .

۱۵ - حکومت مشیرالدوله و سپهدار

دو محفل بودند

مصر الدوله ، میرزا حسنخان پیرنیا ، در ۱۸ شوال ۱۳۳۸ بروی کار آمد و در ۲۸ همان ماه اعلام داشت که : قرارداد موقوف الاجری خواهد بود تا وثیقه برای مجلس شورایمل ایران عرضه شده تصویب گردد . و در فرقه ذی القعدة هیئت مشاوران نظامی انگلیس باستانی یکطرف (کلنل اسمایس) بی ازبستان کردتا (از تهران بیرون رفتند) و مفاش مالی انگلیس هم استعفا داد ، و در همان ایام قوای انگلیس مشهد را ترک گفت و هندوستان بازگشت و چند هزار قهقه خشک و لوازم آنرا بدولت ایران فروخت که سرمایه قوت ژاندارمری خراسان شد .

این اقدامات که از طرف دولت انگلستان روی داد ، علاقه ترین کاری بود که انگلیسها کردند و با شاه در واقع هم آواز شدند ، زیرا مشیرالدوله بواسطه اینکه قرارداد نبسته و مردی موجه بود توانست مازندرانرا از قوای جنگلی و بالشویک داخلی پاک کند . تبریز را امنیت دهد و مردم شیراز را هم تاحدی ساکت سازد .

مشیر الدوله و شاه دست بهم دادند و قوای قزاق را بکار انداختند . و در ماه ذی القعدة ، مازندران چنانکه باید از متجاوزین پاک شد و در ۲۹ همانماه قزاق سوی رشت ، پیش رفت و در فرقه ذی الحجه ، اسمعیل آناه ، را که مرکز بالشویکهای ایرانی بود گرفتند . قشون انگلیس که با قزاق موافقت کرده بود در همان تاریخ پس از رزد

علل خروج نیروهای دنسترویل از ایران

با توجه به شکستی که انگلستان از نیروهای جدید التاسیس شوروی خورده بود و با توجه به قدرت نیروهای میرزا کوچک خان، سلسله عقب نشینی های دنسترویل از قفقاز به انزلی، از انزلی به رشت، از رشت به قزوین ادامه یافت اما:

هم فشار نیروهای ملی و آزادیبخش ایرانی

و هم فشاری که نیروهای شوروی وارد کرده و فرمانده نیروی دریایی آنها در سواحل ایران خزر (دریاسالار گزانوف) رسماً خواهان اخراج نیروهای انگلیسی از ایران شده بود

و با توجه به فشاری که از سوی افکار عمومی انگلستان و فرانسه و روشنفکران پیشتاز آنها به نیروهای انگلیسی برای خروج از ایران وارد می شد، (نگاه کنید به احزاب سیاسی بهار ج ۱ ص 50)

دنسترویل هیچ گریزی جز خروج از ایران نداشت، در فرازهای پیشین این نوشته به نمونه فشارهایی که روشنفکرانی مانند آنتول فرانس، یا روزنامه های فرانسوی و یا حتی سیاستمدارانی همچون چرچیل (یادداشتش بعدها منتشر شد) برای خروج نیروهای انگلستان از ایران وارد می کردند، اشاره شد.

فرانسوی ها حتی تهدید کردند که مساله ایران را به «انجمن ملل» خواهند کشاند!

از همینرو ژنرال دنسترویل و هیات مستشاران نظامی انگلیس به استثنای یک نفر (کلنل اسمایس) از تهران بیرون رفتند و مفتش مالی انگلیسی هم استعفا داد. در همین ایام قوای انگلیس مشهد را نیز ترک کرده و به هندوستان بازگشت. (بهار. تاریخ احزاب سیاسی ایران ج ۱ ص 50 و 51).

اما یک نیروی جایگزین به اسم «نورپرفورس» (نیروهای شمال ایران) تشکیل دادند که فرمانده آن کمی بعدتر، یک ژنرال انگلیسی به اسم ادموند آبرونساید شد. کسی که نقشی بی جایگزین و ویرانگر در تاریخ ایران و انقلاب آن بازی کرد.

<p>تاریخ انوار، عباس ایران</p> <p>چنانکه دیدیم در خارجه نیز افکار پخلاف ایلویه و مخالف قرارداد بود، و حتی در پاره لشکر کشی انگلیس ایران خامه در قسمت مشرق گنگوهانی در مجلس ملی انگلستان شنیده شد، و همین لحاظ فنون خراسان را هرچه زودتر از ایران بیرون بردند ولی در خطه منجیل و قزوین از بیم پیش آمدن قوای روس با قوای جنگلیان، صلاح ندیدند که قنبر را بیرون برند، و راجع بقوای جنوب و عهد میلاد که آن قوی را بدولت ایران واگنار خواهند کرده، و در همین احوال امیدیم بقای قرارداد نتوانستند داشته باشند زیرا خود بقای این قرارداد بجهت آن بود که دولت روس وسایل آشوب طغان و تاراجیان سرورسدا کرده و امنیت موقوف گردد.</p> <p>۱۵ - حکومت مشیرالدوله و سپهدار دو محفل بودند</p> <p>مشیرالدوله، میرزا حسنخان پدیا، در ۱۸ شوال ۱۲۳۸ روی کار آمد و در ۲۸ همان ماه اعلام داشت که: قرارداد موقوف الاجری خواهد بود تا وقتی که برای مجلس شورایی ایران عرضه شده تصویب گردد. و در غرضی القنده هیئت مشاوران نظامی انگلیس باستانی یکفر (کابل اسماعیل بی ازمهستان کودتا) از تهران بیرون رفته، و مفتش مالی انگلیس هم استعفا داد، و در همان ایام قوای انگلیس مشهد را ترک گفت و پهنوسان بازگشت و چند هزار قبهه خشک و لوازم آنرا بدولت ایران فروخت که سرمایه قوت ژاندارمری خراسان شد.</p> <p>این اقدامات که از طرف دولت انگلستان روی داد، و علاقه ترین کاری بود که انگلیسها کردند و با شاه در واقع هم آواز شد، زیرا مشیرالدوله بواسطه اینکه قرارداد نبسته و مردی موجه بود توانست مازندران را اوقوای جنگلی و بالکویک داخلی پاک کند، تیریز را امنیت دهد و مردم شیراز را هم تاحدی ساکت سازد.</p> <p>مشیرالدوله و شاه دست هم دادند و قوای قزاق را بکار انداختند. و در ماه ذی القنده، مازندران چنانکه باید از متعاسرین پاک شد و در ۲۹ ماهانه قزاق سوی رشت، پیش رفت و در فرقه ذی الحجه، اسمعیل آناه، را که مرکز بالکویکهای ایرانی بود گرفتند. قنون انگلیس که با قزاق موافقت کرده بود در همان تاریخ پس از زد</p>	<p>قرن و دهه های گریستن و لغت - اردستان</p> <p>خرم شهر، از طرف، شیخ خزعل خان، پذیرای بسیار شایان از شاه جعل آمد و شاه عصر همابروز ورود بصره سوی بغداد حرکت کرد و در ده رمضان در کربلا و در هشتم آماه بنیقت رفت و در دهم ماه از بغداد بطرف مهابادین حرکت نمود و در ده رمضان وارد تهران شد.</p> <p>جواب دستورهای دولت ایران با مسکو که قلا شرح دادیم ازین تاریخ شروع شد و بالاخره با جنم اتفاق ملل مراجعه گردید و انجن مزبور در تاریخ ۲۶ و ۲۸ رمضان در لندن تشکیل شد و مسئله درخواست ایرانرا (که خلاصه کرده بود از انجن اتفاق ملل که روسها را بتخلیه ایران و پرداخت غرامات و خسارات وارده وادارد و یادیر چون کردن روسها از ایران بایران کک نماید) با حضور وزیر خارجه ایران مورد بحث قرار داد ولی نتیجه ای گرفته نشد و گفت چون خود دولت ایران مستقیماً بدولت روس داخل مذاکرات شده باید منتظر گردیده دید چه خواهد شد.</p> <p>درین احوال روزنامه های فرانسه که از چندین با نظرف مقام سیاست انگلیس در ایران ناخست میآوردند، اشتقاق پیش از پیش بطرف نظر ارباب نوبده و یکصدای قوای بود را در فسخ عهدنامه ۱۲۰۳ دیده ۱۳۳۷ که چایران و انگلیس بسته شده بود دیدند.</p> <p>روزنامه، هاتن، در ۱۳ رمضان ۱۲۳۸ (۲۳ ژوئن فرنگی) مقاله چاپ و با کان سخن مسئله ملتی شدن ایرانرا با جنم ملل اشتباه نموده نوشت: قبل از آنکه تمامنامه وی (وزیر امور خارجه ایران) مورد توجه گردد هیئت عمده انجن اتفاق ملل نباید تفضیلات نمایند که وزیر خارجه آنچه اندازه نمایند دولت ایران است و دولت ایران هم آنچه درجه نمایند عقاید عمومی ملت ایران است.</p> <p>روزنامه های دیگر هم چنین جهاش کردند و عموماً یکتا چاره را در آن دیدند که دولت انگلیس عهدنامه ای را که تازه با ایران بسته است ابطال و فسخ کند.</p> <p>در عهد انگلستان هم رعایت و افتاد جرایم اوسیاست دولت انگلیس در مسائل آسیای وسطی مشهور گردیده بود.</p> <p>شاه وارد ایران شد و روز بروز خطر بالکویک در نظر خالی ایران قوت میپذیرفت. و افکار عمومی ایران یکبارچه بر جد قرارداد و برصد اقامت فنون انگلیس در ایران ملل تر و تشددتر میشد و علمداران پیش سید حسن خدروس بود.</p>
--	--

نگاهی به پشت سر و تاملی در جنگ بزرگ و پیامدهای بزرگ

پیش از ادامه سلسله وقایع فوق یادآوری یک نکته ضروری است: آنچه که در اواخر قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیستم در تعادل قوای بین دولت های بزرگ بوجود آمد، از شکست های روسیه از ژاپن گرفته تا ظهور دولت بلشویک ها در روسیه و شکست نیروهای اروپایی در انهدام روسیه شوروی و... همگی باعث ایجاد یک تحول بسیار بزرگ جهانی در مناسبات بین المللی شدند. برای درک آن تحول بزرگ مرور برخی نکات ضروری است:

- انگلستان در شرایط طبیعی آن روزگار، نیمه جنوبی ایران را پیوسته تحت سیطره خود داشت.
- شریک استعماری انگلستان در تقسیم ایران، روسیه بود.
- با شکست روسیه از ژاپن در جنگ های سال 1895 و 1905 ایرانیان این قوت قلب را یافتند که می توان روسیه را هم شکست داد! ایرانیان در همان سال ها نیروهای آزادی بخش خود را در مناطق مختلف کشور تشکیل داده بودند (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به ادوارد براون. انقلاب ایران ص 2/ ناظم الاسلام کرمانی. تاریخ بیداری ایرانیان بخش اول ص 6)

- با پایان یافتن جنگ جهانی اول، و ظهور یک قطب سیاسی متفاوت در جهان (شوروی) و شعارهایی که در باب برابری و همبستگی و... مطرح کرد³، روش تقسیم جهان و شیوه استعمار مناطق نفوذ قدرت‌ها اساساً تغییر کرد و روش‌های کهنه استعماری (اشغال نظامی و مستعمره‌سازی آشکار) منسوخ شد و کشورهایمانند انگلستان، فرانسه و اسپانیا و هلند و ایتالیا و ... به‌جای اعزام ناوگان‌های عریض و طویل دریایی و نیروهای نظامی زمینی برای تحت سیطره در آوردن دیگر سرزمین‌ها، به روش‌های جدیدی متوسل شدند.

اولین هسته‌های نیروهای آزادیبخش ایرانی

سرکنسول انگلستان در اصفهان در گزارشی که 15 مارس 1905 مخابره کرده در باره تأثیر شکست روسیه از ژاپن بر ایرانیان نوشته است: در تهران، اصفهان، شیراز و یزد کمیته‌های کوچک چهارپنج نفری ترتیب داده‌اند و هرکس یکصدو پنجاه تومان تا دویست تومان پول گذاشته کسانی را به نواحی مختلف فرستاده و به مردم تعلیم داده‌اند که هرگاه مظفرالدین شاه در تابستان آینده به سفر فرنگستان برود، در سراسر مملکت غوغایی برپا دارند (آدمیت. فکر دموکراسی اجتماعی ...)

از این رو هنگامی که در جریان انقلاب اکتبر، روسیه تزاری فروپاشید، چند واقعه موازی هم تحقق یافت: توده‌های مردم ایران با آمادگی‌هایی که از قبل داشتند و با نیروهای آزادیبخشی که بسیار قبل از انقلاب روسیه تشکیل داده بودند، به شکلی نوین وارد عرصه سیاسی مملکت شدند.

- حکومت جدید روسیه با لغو تمامی امتیازهای استعماری دوره تزار، بدعت جدیدی در سیاست بنا نهاد که برغم تمامی واگشت‌های بعدی خود، یک دوره تاریخی را در روابط بین‌المللی به پایان رساند (استعمار کلاسیک) و عصر جدیدی را وارد مناسبات جهانی کرد.

- انگلستان که در گام اول و در خلاء ناشی از نبود روسیه، تمام ایران را به زیر سلطه خود کشیده و حتی نیروی قزاق را که یک نیروی اساساً روسی بود، تحت سرپرستی خود گرفته بود، هنگامی که زیر فشار تعادل قوای سیاسی جدید و فشار انقلابیون ایران و افکار عمومی اروپا، ناگزیر از ترک ایران شد، تلاش کرد کنترل‌های استعماری خود بر ایران را به شکل دیگری ادامه بدهد:

برگماردن یک حاکم دست‌نشانده به جای اشغال مستقیم!

تنها به عنوان یک یادآوری باید در نظر گرفته شود که آن دوره بخشی از مراحل رشد سرمایه‌داری و آغاز اوج‌گیری «صنایع سرمایه» بود، مرحله‌ای که قدرت‌های غربی با ولع تمام و جدیتی حقیقتاً مرگبار و خونین به دنبال تقسیم جهان و منابع و بازارهای آن بین خود بودند، مرحله‌ای که تفاوت‌های جدی با اشکال کهن اشغال استعماری داشت.

³ اهمیت این پدیده نوظهور را باید جدای از این در نظر گرفت که روس‌های انقلابی چه میزان به آنچه که خود مطرح کردند، عمل کردند! مهم طرح نویی بود که پی افکنده شد فارغ از اینکه بنای آن طرح چقدر بالا رفت یا نرفت. مهم تأثیر آن در برانگیختن ملل تحت ستم بود.

جنگ جهانی اول، پایان عصر «استعمار کهن» و تولد «استعمار نو»

پایان جنگ جهانی اول، فقط پایان عمر تاریخی فئودالیسم نبود، همانطور که فقط تاریخ تولد اولین دولت سوسیالیستی جهان هم نبود! آن مقطع تاریخی، نقطه تحولی در روش‌های استعماری نیز به شمار می‌رفت. اکنون دیگر با وجود الگوهای مبارزه پیروزمند در مقابل دیدگان ملل مستعمره و زیرستم، حداقل دیگر در مورد ایران می‌توان گفت ظاهراً دیگر امکان ادامه استعمار ایران به شکل سابق و با اشغال مستقیم مقدور نبود. ژنرال ادموند آبرونساید فرمانده نیروی شمال ایران (نورپر فورس NORPERFORCE) تحت هدایت وینستون چرچیل (وزیر جنگ وقت بریتانیا) طرح و برنامه لازم برای تضمین سلطه انگلستان بر ایران در وضعیت جدید را اجرایی کرد. شاهکار آبرونساید این بود که در مدتی کمتر از پنج ماه، بهترین عنصر ایرانی برای اجرای این کار را به سرعت پیدا کرد: رضاخان قزاق! آبرون‌ساید در خاطراتش نوشته است:

«شخصاً عقیده دارم یک دیکتاتوری نظامی گرفتاریهای ما را در ایران برطرف خواهد کرد و ما را قادر خواهد ساخت بی‌هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم». (خاطرات سری آبرون‌ساید - به نقل از: سید ضیاءالدین طباطبایی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۱۹)

به گفته مصدق، رضاشاه خود نیز در جمعی گفته بود: آبرون‌ساید مرا آورده است! (کتاب سیاست موازنه منفی، جلد اول صفحه ۳۴)

رضاخان قزاق اینگونه به رضاشاه پهلوی تبدیل شد!

رضاشاه خود نیز بعدها در جمعی اعتراف کرده بود: آبرون‌ساید مرا آورده است! (کتاب گذشته چراغ راه آینده ص ۵۶)

جلیل بزرگمهر وکیل دکتر مصدق در کتابی که متن یادداشتهای دیکته شده مصدق به اوست به نام «رنج‌های سیاسی دکتر مصدق» ص ۱۹۴ همین نکته را اینگونه ثبت کرده است: «جلسه دوم (مجلس مشورتی رضاخان) بنا به اظهارات خود رئیس‌الوزرا (رضاخان) یکشنبه شب در منزل من (مصدق) تشکیل شد. در آن جلسه شرح مفصلی از عملیات خود بیان نمودند و مخصوصاً گفتند که: «من را سیاست انگلیس آورد! ولی ندانست که را آورد». میرزا یحیی دولت‌آبادی که خود نیز در شمار اعضای همان گروه مشورتی در منزل مصدق بوده بعدها در کتاب معروفش (حیات یحیی) جلد ۴ صفحه ۳۴۳ عیناً همین مطلب را ثبت کرده است.

سردار سپه در این مجلس خود را قدری گرفته شاه دستوری بگفته عوام صحبت میدارد چونکه اطمینان یافته است فردا مقام او ثابت خواهد شد و نگرانیها بر طرف میشود و بمقصود نزدیک میگردد سردار سپه در این مجلس راجع بواقعه آنروز و رفتن ما در اثر احضار ولیعهد بدر بار یک کلمه هم صحبت نمیدارد بلکه بمحض نشستن و از صاحبخانه احوالپرسی کردن رو به حاضرین کرده میگوید انگلیسیان چند مطلب از ما میخواهند که مدتی طول کشیده است و تکلیف تعیین نشده است اخیراً در موضوع مبلغی که بابت مخارج پلیس جنوب مطالبه میکنند وزیر مختار آنها که از لندن برگشته است آنجا اقدام کرده نصف این مبلغ را صرف نظر کرده اند و این همراهی است که شده حالا باید نصف دیگر را داد و محل پرداخت آن یا از نفت جنوب یا از گمرکهای بنادر

۴۴۴

مسافرت ناپهنگام

خواهد بود این مطلب را بطور مسلم میگوید و نمیگذارد کسی در این باب حرفی بزند

سردار سپه از روی روحیات نظامی حرفها را صریح و با اصطلاح عوام بوسه کند
میزند چنانکه در یکی از جلسههای مجلس مشاوره خصوصی که در خانه دکتر مدخان
مصدق السلطنه منعقد بود از وطنپرستی صحبت بمیان آمد او گفت مثلاً انگلیسیان
سرکار آوردند اما وقتی آمدم بوطنم خدمت کردم خلاصه در آخرین مجلس نگارنده
نام شخصی از نمایندگان را میبرد که اگر صلاح باشد او هم عضو این مجلس بشود
سردار سپه میگوید حالا که دیگر کار این مجلس باخسر رسیده است و باین بیان
میفهماند که کار مشاوره خصوصی بیایان رسید چنانکه بعد از این جلسه دیگر جلسه‌ای
منعقد نمیشود.

حیات یحیی ج ۴ ص ۳۴۳

مصدق مذاکرات مجلس شورای ملی 26 فروردین 1332: (رضاشاه) پهلوی خودش در منزل من با حضور تقی زاده، مخبرالسلطنه وحسین علاء اقرار کرد که مرا انگلیسی‌ها آوردند. (مصدق، سال‌های مبارزه و مقاومت. غلامرضانجاتی. چاپ اول 1377 تهران موسسه خدمات فرهنگی رسا. ج ۱ ص 44)

محمدرضاشاه نیز در آخرین کتابش (پاسخ به تاریخ ص 21 به بعد) اعتراف پدرش را تایید کرده و نوشت: «پس از انقلاب اکتبر، پدرم... عزم تهران کرد... از ژنرال انگلیسی آبرون‌ساید نقل کرده‌اند: «رضاخان تنها مردی است که می‌تواند ایران را نجات دهد!»

در آن دوره رضاخان قزاق در به در به دنبال یارگیری برای کودتا می‌گشته و حتی با وثوق‌الدوله خائن پیشانی سیاه استعمار هم در این باره وارد معامله شده بود این را بهار اینگونه نقل کرده:

تاریخ احزاب سیاسی ایران

۱۷ - مقدمات کودتای ۱۲۹۹

شاه می‌رسید!

اگرچه شاه کاملاً بیرو افکار عمومی بود و افکار عمومی هم از طرف روسیه خطری فرض نمی‌کرد، زیرا آنها تازه سواد قراردادی که بسیار مفید مینمود برای سپهبدان فرستاده بودند و خود را با اقامت قوای انگلیس در ایران مخالف معرفی میکردند و این یکنوع همدردی بود که با مردم ایران داشتند. اما در حقیقت شاه از بالشویک می‌ترسید، و از آشوب‌های کوچک کوچک شهر تهران که گفتیم اساس حزبی و بنا و بنیاد درستی نداشت و همه مصنوعی بود خوف داشت، نه مایل بود خود را در آغوش انگلیسها بیندازد و مطیع اراده آنها باشد، و نه جرأت داشت آرام و آسوده بنشیند، تنها اعتماد و پشت گرمی او نیز بقوه قزاقها بود و قزاقها هم در حدود قزوین لخت و بیچاره و بی فرمانده (زیرا درین موقع صاحب‌نصبان روسی را بیرون کرده بودند) و بی حقوق و بی تکلیف در مانده بودند. چه مدتی بود که بودجه قزاقخانه را انگلیسها بحساب دولت ایران می‌پرداختند و درین موقع در پرداخت بودجه مذکور مدتی بود تاخیر افتاده و آنها دیناری نرسیده بود!

مردم بشکر کودتا افتاده بودند!

در این گیر و دار و بی تکلیفی، مرحوم سید حسن مدرس بخيال کودتا افتاد، سالار جنگ یکی از پسران بانوی عظمی در ورامین مقداری تفنگ راه انداخته و عده‌ای تفنگچی دور خود جمع کرد و قرار بود از اصفهان نیز عده‌ای از الوار مسلح آمده بمشار ایه ملحق شوند و بقراری که میگفتند قصد کودتا و گرفتن طهران را داشتند.

مرحوم مدرس بخود من بعدها میگفت: در آن اوقات، رضاخان، نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق‌الدوله هم صحبت کردم و او بمن توجهی نکرد، حاضریم با شما کار کنیم و همدست شویم و باین اوضاع خراب خاتمه دهیم چه می‌ترسم ایران بالشویک شود!

۱ - این مصاحبه درست مصادف وقتی است که اینترد بی آرام و نیزهوش نمیداشد و بقول خود میخواست سر بهعرا گذارد و پریشانی اوضاع را خوب احساس کرده بوده است.

رضاخان چه ویژگی‌هایی داشت؟

رضاخان به گفته پسرش (محمدرضاشاه) ابتدا یک قزاق ساده بود که بعدها تا فرماندهی یک تیپ قزاق نیز ارتقاء یافت (شاه. پاسخ به تاریخ).

نیروی قزاق نیز یک نیروی اساساً روسی مستقر در ایران بود که به گفته سپهبد عبدالله امیرطهماسبی وزیر جنگ رضاشاه عامل بدبختی ملت ایران بود (امیرطهماسبی. تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی ص 25). این نیرو که تماماً تحت هدایت و فرماندهی ستاد قوای قزاق در قفقاز بود به اشاره دولت روسیه تزاری ندای آزادی مردم ایران در انقلاب مشروطیت را در حلقوم هزاران ایرانی آزادخواه خفه کرد و چه بسیار مردم شریف و بی‌دفاع را فقط به جرم میهن‌پرستی از دم تیغ گذراند (ارتشبد غلامعلی اویسی. کتاب تاریخ ۵۰ ساله نیروی زمینی ارتش شاهنشاهی ایران چاپ ۱۳۳۵ تهران ص 30 به بعد). رضاخان در جریان انقلاب مشروطه و محاصره تبریز در شمار نیروهای عین‌الدوله با ستارخان و مجاهدین تبریز جنگیده بود (احمد کسروی. تاریخ مشروطه یکجلدی ص 835) رضاخان هنگام آزدسازی تهران توسط مشروطه‌خواهان با مجاهدان مشروطه جنگیده بود (کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص 148)

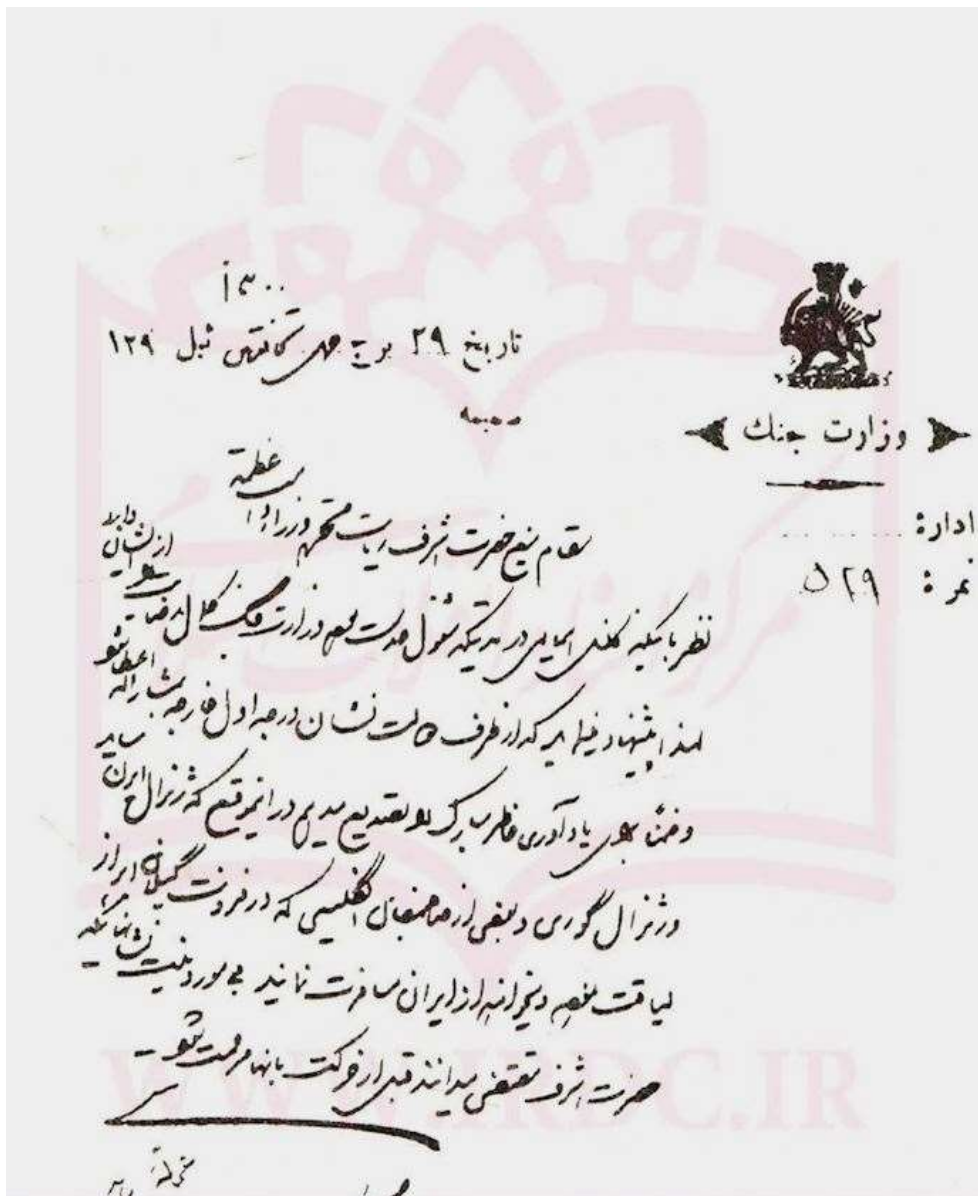
در جریان اشغال ایران توسط نیروهای روسیه تزاری در همدان با نیروهای دولت ملیون ایران به فرماندهی کلنل محمدتقی خان پسیان جنگیده و شکست خورده بود (کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص 200) در جریان اشغال ایران بدست روسیه تزاری، خود و نیروهایش را به ژنرال متجاوز روس (نیکلای باراتف) معرفی کرده و به مزدوری وی در آمده بود (کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص 201) و در سابقه خیانت به میهن، مزدوری اشغالگر و وطن‌فروشی چیزی کم نداشت. آبرونساید نیز که «در به در» به دنبال چنین شخصی می‌گشت، او را در نیروهای قزاقی که پس از شکست تزار، بی‌صاحب شده و گرسنه و بی‌ساز و برگ به دنبال ارباب جدیدی می‌گشتند، آنهم با چنین ویژگی‌های منحصر بفردی که حتی یک مویرگ میهن‌پرستی در آن دیده نمی‌شد، کشف کرد و مزدوری که اربابش (فرماندهی نیروی قزاق منهدم شده تزاری) را از دست داده و دنبال ارباب جدیدی می‌گشت به غلامی خویش برگزید!

رضاخان از زبان ژنرال آبرونساید

آبرونساید همان هنگام در خاطراتش نوشته بود:

« رضاخان بدون شک یکی از بهترین افسران است و اسمایت (سرهنک «هنری اسمایت» فرمانده انگلیسی نیروی قزاق پس از کودتا در قزاقخانه و انگلیسی شدن نیروی قزاق) توصیه می‌کند که رضاخان عملاً رئیس این دسته باشد و تحت نظر فرمانده سیاسی که از تهران تعیین شده، عمل کند... شخصاً عقیده دارم یک دیکتاتوری نظامی گرفتاریهای ما را در ایران برطرف خواهد کرد و ما را قادر خواهد ساخت بی‌هیچ دردسری این کشور را ترک گوئیم». (خاطرات سری آبرونساید - به نقل از: سید ضیاءالدین طباطبایی به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۱۹).

آیرونساید در بخش دیگری از خاطرات خود نوشته است: «من شخصا معتقدم که قبل از خروجمان از ایران بایستی افراد نیروی قزاق را به حدی قدرت بخشید که بصورت یک ارتش حاکم در آمده و بتواند مقدار زیادی از مشکلات ما را رفع کرده و خاطرمان را از عواقبی که پس از عزیمت ما بروز خواهد نمود آسوده کند...» رضاخان نیز البته حداقل در این مورد خاص، انسان نمک‌نشناسی نبود و هنگامی که به مقام وزارت جنگ حکومت کودتا رسید برای ژنرال آیرونساید و سایر همکارانش درخواست مدال و نشان؟! کرد. وی به نخست وزیر نوشت: «برای یادآوری خاطر مبارک تصدیع می‌دهم در این موقع که ژنرال آیرونساید و ژنرال گوری و بعضی از صاحب‌منصبان انگلیسی که در فرونت (جبهه) ابراز لیاقت نموده (اشاره به قتل میرزا کوچک‌خان) و می‌خواهند از ایران مسافرت نمایند بی‌مورد نیست نشان‌هایی که حضرت اشرف مقتضی می‌دانند قبل از حرکت به آنها مرحمت شود».



درخواست رضاخان از نخست‌وزیر دولت کودتا برای اعطای نشان به آیرونساید و دیگر افسران
انگلیسی طراح کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

نگاهی دیگر به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹

جنگ جهانی اول با بیش از 10 میلیون کشته، تغییرات بزرگی در جهان بوجود آورد. مهم‌ترین تغییر، در ذهن ملل تحت ستم، مستعمرات و نیمه مستعمره‌ها بوقوع پیوست: آنها دریافتند روسیه و انگلیس را هم می‌توان شکست داد! اما مهم‌ترین حادثه در آن دوران، تولد کشور شوروی بود. پدیده نوینی که پیدایش جهان دوقطبی را به همراه داشت. جهانی که تفاوت با جهان پیش از جنگ بزرگ.

وضعیت عمومی اروپا

از اواخر قرن 19 میلادی و رشد روزافزون تولیدات صنعتی، مناسبات جاری میان قدرت‌های بزرگ جهان بر سر چگونگی افزایش مستعمرات‌شان، به وخامت گرایید و مساله تقسیم جهان و به دست آوردن مناطق نفوذ جدید، به معضل شماره یک کشورهای بزرگ تبدیل شد.

«سالزبوری سوم» نخست‌وزیر وقت انگلستان در همان اوان، با روشن‌بینی و به درستی چالش اصلی اروپا را نحوه تقسیم کشورهای مستعمره اعلام کرد. امری که او انتظار داشت به شکلی متمدانه؟! انجام شود اما به وحشیانه‌ترین شکل ممکن (جنگ‌های خونین منطقه‌ای و نهایتاً جنگ جهانی اول با بیش از 10 میلیون کشته) عملی شد.

فرصتی که «جنگ» برای مستعمرات و ملل در بند به وجود آورد

در خلال آن جنگ‌ها و هنگامی که قدرت‌های بزرگ به نبرد با یکدیگر مشغول شدند، ملل مستعمره فرصتی برای ابراز وجود یافتند. ضمن اینکه در فراز و نشیب‌های آن جنگ‌ها افسانه شکست‌ناپذیری قدرت‌های استعماری به دست خودشان درهم شکست و متقابلاً فضای تنفسی هم برای آزادیخواهان و انقلابیون باز شد به این ترتیب که:

- انقلابیون روس شکست نیروهای تزار از ژاپن را به فرصتی برای انقلاب تبدیل کردند
 - و ایرانیان از شکست روسیه تزاری، روحیه گرفته و خود و قدرت و امکانات نهفته خویش را برای مبارزه با استعمار باز یافتند.
- اندکی بعد انقلاب اکتبر رخ داد و دولت شوروی متولد شد و آرایش سیاسی جهان کیفی تغییر کرد. نخستین مانورهای سیاسی انقلابیون روس در لغو یکجانبه امتیازات استعماری، سقف فلک دنیای کهن را فرو ریخت و در چشم‌به‌هم‌زدنی جهان را دو قطبی کرد. با آن حرکت محیرالعقول انقلابیون تازه به قدرت رسیده روس، به هر حال تیری از چله کمان پرتاب شد که دیگر هرگز به جای اولش باز نگشت!

پایان استعمار کهن و آغاز استعمار نو

به این ترتیب آخرین مرحله از دوران «استعمار کهن» پس از قرن‌ها به‌سرآمد و استعمار به مفهوم «کشورگشایی با نیرو و قشون نظامی» و تسلط مستقیم و بی‌پرده استعمارگر بر مستعمره، عمرش به پایان رسید.

کشورهای استعمارگر از آن پس باید فکر دیگری برای حفظ و گسترش مستعمرات خود می‌کردند. در چنین شرایطی ایران که یک کشور نیمه مستعمره بود نیز باید با روش‌های جدیدی تحت سلطه استعمارگر نگهداشته می‌شد، بویژه که انقلاب کبیر مشروطه ایران نیز با ریشه‌هایی عمیق در تمامی نواحی کشور شاخ و برگ دوانیده بود و مقابله مستقیم استعمار با آن، جز افزایش رادیکالیسم انقلاب پیامد دیگری در بر نداشت.

سهم ایران از تحول ایجاد شده

«چرچیل» در موضع وزیر جنگ بریتانیا و «ژنرال ادموند آیرونساید» در مقام فرمانده نیروهای شمال ایران، عبور ایران از وضعیت سابق به موقعیت آینده را با دقت و انسجام کامل مدیریت کردند. یک «حاکم» مورد اعتماد و یک فرمانده جرار (توانا به تصفیه‌های کیفی) که ضمن سرکوب انقلاب مشروطه، بتوانند ایران را کماکان در مدار کشورهای وابسته به انگلستان نگهدارند، اولین قلم اجناس ضروری‌ای بودند که باید پیدا می‌شدند!

در همین راستا سید ضیاءالدین طباطبایی برای رهبری سیاسی و رضاخان قزاق برای فرماندهی نظامی کودتایی که این تحول را در صحنه پیاده کنند، برگزیده شدند.

مابقی قضایا همان است که در اسناد گوناگون ذکر شده و نیازی به تکرار مکررشان نیست.

سرعت گرفتن تشکیل نیروهای آزادیبخش در نقاط مختلف ایران، حاصل مهم‌ترین فرصت ناشی از تحولات جهانی برای ایران بود.

از کار افتادن روش‌های «استعمار کهن» از دیگر پیامدهای جنگ بزرگ بود

عمر استعمار کهن و روش‌هایش به سر آمد و حیات «استعمار نو» آرام آرام آغاز شد

انگلستان برای حفظ ایران در مدار مستعمرات خودش، یک حاکم دست‌نشانده در ایران روی کار آورد: رضاخان!

هنگامی که دیگر نمی‌توان با قشون و نیروی نظامی و سرکوب مستقیم استعمار کرد باید از راه‌های دیگری وارد شد!

یک دیکتاتور دست‌نشانده خودی!

رضا شاه حلقه واسط استعمار کهن و استعمار نو بود که با یک سلسله کودتا به قدرت رسانده شد و با همان دستی که بالا رفته بود، به محض خلف‌وعده، پایین کشیده شد!

دیگر بازیگران صحنه ایران

بازیگران از «اردشیر جی ریپورتر» مخبر اینتلیجنت سرویس گرفته تا ژنرال آبرونساید و چرچیل و از رضاخان گرفته تا سیدضیاء همگی همانانی هستند که در اسناد و مدارک موجود به وفور اسم و مشخصاتشان آمده و شرح چگونگی خدماتشان به استعمار انگلیس توضیح داده شده است.

به گفته «سردنيس رایت» (که از اواخر دهه 30 به بعد مامور سیاسی یا سفیر انگلستان در ایران بوده)، «اردشیر جی ریپورتر» اولین کسی بود که رضاخان را به ژنرال آبرونساید معرفی کرد. (کتاب رضاشاه از تولد تا سلطنت ص 264).

ملک الشعراى بهار در کتابش (تاریخ احزاب سیاسی ایران) از قول تلگرافچی اردوی قزاق مقیم منجیل نوشته که «استارولسکی» فرمانده نیروی قزاق و فرمانده مستقیم رضاخان ضمن شکایت از دسیسه‌های انگلیسی‌ها برضد خودش، با اشاره به رضاخان گفته: «این صاحب منصب بعد از صرف شام که اردو استراحت می کنند سوار شده به اردوی انگلیسی‌ها می‌رود و تا سحر تا پاسی از شب آنجا می‌ماند...»

آن نشست‌های شبانه، همان بود که به کودتای سوم اسفند توسط رضاخان انجامید. ملک الشعرا در همان کتابش (ص 66) نقل می کند که به علت دوستی با سیدضیاء، با وی رابطه داشته و متوجه شده که در همان ایام سیدضیا به قزوین رفت و آمد می کند که ظاهراً برای شرکت در همان نشست‌های شبانه فرماندهان انگلیسی با رضاخان و دیگر عوامل کودتا بوده است.

دنیس رایت سپس می نویسد:

آیرون سایید مجدداً در سی و یکم ماه ژانویه همراه هنری اسمیت با رضاخان ملاقات نمود. او در مورد این ملاقات و مذاکرات انجام شده چیزی یادداشت نکرد و فقط در عبارت کوتاهی نوشت: «رضاخان آرزو می‌کند مصدر کاری شود و از این که در حال حاضر کارهای نیست سخت اظهار دلنگی می‌کند»^۴

در حقیقت آژردگی رضاخان این بود که چرا او را رها نمی‌کنند تا برود و برنامه خود را اجرا کند.

رضاخان هر شب با آیرون سایید ملاقات می‌کند

گرچه دیگر تا ۱۲ فوریه آیرون سایید مطمئن در مورد رضاخان یادداشت نکرده است، ولی **ملک الشعراى بهار از قول تلگرافچی اردوی مقیم قزوین می نویسد:**

فصل سیام □ ۴۲۱

بنا به روایت تلگرافچی اردوی قزاق مقیم منجیل سردار استارولسکی روسی به فشارهایی در ضمن شکوه از دسائیس انگلیسی‌ها بر ضد خودش گفته است که: هر شب این صاحب منصب بعد از صرف شام که اردو استراحت می‌کنند سوار شده به اردوی انگلیسی‌ها می‌رود و تا سحر تا پاسی از شب آنجا می‌ماند...^۵

در فاصله بین ۳۱ ژانویه تا ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ نقشه کامل کودتا تهیه و به توافق طرفین می‌رسد.

سر دنیس رایت می نویسد:

بعد از دست به سر کردن سردار همایون، آیرون سایید رضاخان را در منصب مساعد و فرماندهی گماشت. با ذوب شدن برف‌های سنگین، موقع خروج نیروهای نورپر فورس فرا رسیده بود. آیرون سایید با در نظر گرفتن اوضاع درهم و برهم ایران به آینده قزاق فکر می‌کرد که احتمال داشت در مقابل افسران خود طغیان کرده و به تهران هجوم ببرد، در آنجا انقلابی برپا کنند. بنابراین انتصاب رضاخان به فرماندهی قزاق‌ها، در حالی که هنوز قوای انگلیسی مصدر کارها بودند اقدامی مناسب از نظر آیرون سایید بود.^۵

آخرین ملاقات آیرون سایید و رضاخان

آخرین ملاقات میان این دو فرمانده در ۱۲ فوریه ۱۹۲۱ (۵ روز پیش از کودتای سوم اسفند) در گراند هتل قزوین صورت گرفت. آیرون سایید جریان مذاکرات خود را یادداشت کرده است:

به طور منظم از بریگاد قزوین در آقابابا بازدید می‌کردم. مسئولیت تعیین تاریخی که آنها می‌بایست از حیطة کنترل ما خارج شوند به عهده من واگذار شده بود و من در نظر داشتم که این کار را حدود یکماه پیش از شروع عقب‌نشینی به سوی بغداد انجام دهم. از این رو، من دو مسئله را با رضاخان در میان گذاشتم. به او گفتم که چه موقعی او را از حیطة کنترل خود خارج خواهیم کرد و همچنین از او خواستم قول بدهد که در طی عقب‌نشینی ما، به هیچ اقدام خصمانه‌ای علیه ما دست نزند. به او اخطار کردم که اگر دست به چنین عملی بزند، من کار عقب‌نشینی را متوقف می‌کنم و پیرجمانه به سوی او بورش می‌برم و در چنین صورتی وضع کشور او از همیشه بدتر خواهد شد. البته

رضاخان هرشب با آبرونساید ملاقات می کند

اتمام حجت ژنرال انگلیسی با قزاق ایرانی

به هر حال ژنرال آبرونساید هنگام ترک ایران و بازگشت به بغداد، توافق‌هایش با رضاخان را تکمیل کرده و در حضور سرهنگ «هنری اسمایت» فرمانده انگلیسی نیروی قزاق با وی اتمام حجت می‌کند. آبرونساید بر اساس خاطرات منتشر شده‌اش روی دو نکته به رضاخان هشدار می‌دهد:

1. به توافقی که کردیم خیانت نکن و گرنه نابود می‌شوی!

2. شاه قاجار را برکنار نکن!

رضاخان البته چند سال بعد مغلوب جاه‌طلبی‌های دیوانه‌وار خود شد و در اجرای تعهدی که به آبرونساید و دولت انگلستان داده بود، تخلف کرد، به این ترتیب که:

ابتدا احمدشاه قاجار را خلع کرد (سال 1304 خورشیدی یعنی ۵ سال بعد).

سپس سال‌ها بعد تحت تاثیر بادجهانی به سوی آلمان‌ها و فاشیسم هیتلری گرایش پیدا نمود.

نتیجه آن شد که انگلستان در اولین فرصت و با یک تلگراف سه خطی او را از سلطنت عزل و پسرش را به جای او گمارد.

انگلستان رضا شاه را همانموقع از ایران اخراج کرده، به جزیره موریس و بعدها به آفریقای جنوبی تبعید نمود تا در همانجا مرد.

به این ترتیب، انقلاب مشروطیت ایران توسط ارتجاع داخلی و استعمار سرکوب شد و انگلستان با توجه به تغییرات عظیمی که در جهان به وقوع پیوسته بود، با بیرون کشیدن تدریجی نیروهایش از ایران، در ظاهر از ایران رفت درحالی که یک حکومت دست‌نشانده با عوامل ایرانی خودش برای حفظ منافع و مطامع استعماری‌اش در ایران باقی گذاشت. حکومتی که شکل جدیدی از استعمار را به نمایش گذاشت. شکلی واسط میان استعمار کهن و استعمار نو.

رضا شاه حلقه واسط بین این دو شیوه استعماری بود.

پایان

پیوست‌ها:

در این قسمت اسناد برخی نکات مهم را می‌توانید ببینید.

صفحاتی از کتاب رضاشاه

از تولد

تا سلطنت

(رضای نیازمند)

رضاخان و

ژنرال قزاق

نیکلای باراتف

ورود سپاهیان روس به فرماندهی ژنرال باراتف

از مدتی قبل از امضای قرارداد بین مستوفی و آلمان، رفت و آمد و ملاقات‌های پرنس روس در ایران موجب دو شایعه شد؛ یکی اینکه دولت ایران مشغول عقد قرارداد محرمانه با آلمانی‌ها است. دیگر اینکه آلمانی‌ها در ایران مشغول تهیه مقدمات یک کودتا هستند تا دولتی نظامی طرفدار آلمان روی کار آید و قزاق‌های ایرانی و روسی را خلع سلاح نمایند. گرچه مستوفی واقعاً مشغول مذاکره برای عقد قرارداد با آلمانی‌ها بود، مع‌ذلک در مصاحبه‌ای که با او شد، این شایعات را «اراجیف» خواند. روس و انگلیس قانع نشدند. در ۲۲ مهرماه ۱۲۹۴ (۱۵ اکتبر ۱۹۱۵؛ ۶ ذیحجه ۱۳۳۳) سازانف وزیر خارجه روسیه، وزیر مختار ایران در پتروگراد را احضار و به او اطلاع داد که سپاهیان روس به فرماندهی ژنرال باراتف به سوی ایران حرکت کرده‌اند تا با تهدید نظامی دولت ایران را از پیوستن به آلمانی‌ها بازدارند و اعلام کرد اگر ایران به آلمان بپیوندد تهران به وسیله نیروی روس اشغال خواهد شد. بدین ترتیب روز ۲۸ اکتبر سپاهیان روس وارد ایران شدند. با وجود اینکه سپاهیان روس از رشت و انزلی به سوی قزوین حرکت کرده بودند، معذالک سیل تلگراف‌ها به تهران سرازیر بود و علما و اعیان و رؤسای عشایر همه انتظار داشتند دولت هرچه زودتر بی‌طرفی ایران را به طرفداری آلمان تبدیل کند.^۵

تصمیم به تغییر پایتخت

سپاهیان روس به قزوین رسیدند و از آنجا به طرف تهران حرکت کردند. مردم تهران واقعه‌ی عاشورای ۱۳۳۰ قمری (۱۰ دی ۱۲۹۰) در تبریز را فراموش نکرده بودند. فقط سه سال پیش بود که قشون روس در چنین ماهی وارد تبریز شده، مردم را قتل عام کرده، و علمای دین را دار زده بود. همه نگران و در حال اضطراب بودند. آلمانی‌ها هم در موقع عقد قرارداد با مستوفی به او توصیه کرده بودند که تهران محل امنی نیست و به آسانی در دسترس روس‌ها

روز ۱۹ تیرماه ۱۲۸۸ دو سپاه ملیون با یکدیگر تماس گرفتند. در جبهه قم ۱۲۰۰ پیاده و ۳۰۰ سوار دولتی از بختیاری‌ها شکست خورده، فرار کردند. در جبهه کرج ابتدا قزاقان با فرماندهی زابولسکی به دلیل داشتن دو توپ و یک مسلسل ماکزیم توانستند ۱۲ نفر از ملیون را بکشند و خود یک افسر و دو تاین کشته دهند و تا حدی جلو پیشروی ملیون را بگیرند. سرداران ملیون، سپهدار و سردار اسعد، پیرامون طرز اشغال تهران با یکدیگر به مشورت نشستند. سپهدار با هر گونه حمله مخالف بود و توصیه می‌کرد که از راه شهریار دور زده، از دروازه حضرت عبدالعظیم به تهران وارد شوند. سردار اسعد و دیگران می‌گفتند اگر قوای قزاق را پشت سر قرار دهند ممکن است میان دو نیروی دولتی گرفتار شوند. ولی هر دو سردار معتقد بودند که تصرف کرج با اشغال تهران ارزش یکسان دارد و باید به هر ترتیب شده کرج را به تصرف درآورند. به هر صورت، قرار شد زبده سپاهیان آنها به

۱۲۸ □ رضاشاه از تولد تا سلطنت

فرماندهی بیرم خان به تصرف کرج مبادرت کنند. گرچه در تواریخ، حضور رضاشاه در بین قزاقان جبهه کرج نوشته نشده است، ولی قرائن نشان می‌دهد که فرمانده مسلسل که در جبهه کرج جنگ می‌کرده رضاشاه بوده است که تازه از تبریز مراجعت کرده بود. این جنگ چند روز شش طول نکشید و با یورش ملیون به پایتخت پایان یافت.

یورش برای تصرف تهران

بالاخره یورش شروع شد. بیرم خان با مردانش از راه کوهستان و موسی خان از طریق جلگه، قزاق‌ها را دور زده از پشت سر آنان را مورد تعرض قرار دادند. اسدالله خان سرتیپ به باغستان کرج و میرزا علی خان سرتیپ پیشاپیش جبهه حمله‌ور شدند. حاج میرزا حسن قزوینی و شیخ الاسلام از طرف راست و عمیدالسلطان به جناح چپ حمله بردند. سربازان و قزاقان دولتی چندین بار دسته‌جمعی آتش کردند ولی حمله ملیون شدید بود. قزاقان عقب نشسته، به طرف شاه‌آباد رفتند. جنگ از ساعت هفت شب تا هشت روز بعد ادامه داشت. ملیون سه توپ هفت سانتیمتری داشتند که یکی را به گروه موسی خان و یکی را به گروه بیرم خان

صفحاتی از کتاب
تاریخ شاهنشاهی
اعلیحضرت رضاشاه پهلوی
نوشته
تیمسار عبدالله
امیر طهماسبی

عری به نام آتریاد در ادربایجان (تبریز)، تیلان (رست)، کرمانشاه، خراسان (مشهد)، مازندران (بارفروش)، اردبیل، همدان، ارومیه زیر نظر یک سرهنگ و چند افسر جزء روسی تشکیل شد.^۱

تشکیلات دیویزیون قزاق

دیویزیون مرکب بود از یک مرکز ارکان حزب و ۹ آتریاد. فرماندهی هر آتریاد را یک افسر روسی به معاونت یک اتامازور به عهده داشت. ارکان حزب از دو اداره تشکیل می شد: شعبه اجرا و شعبه تشکیلات. افسران اتامازور (ستاد ارتش) از افسران روسی و ایرانی توأمأً ترکیب یافته بود. ۹ آتریاد به اسامی زیر نامیده می شدند:

آتریاد تهران، تبریز، کرمانشاه، مشهد، همدان، گیلان، اردبیل، مازندران، ارومیه.

عده آتریادها به ۲۸ گروهان پیاده، ۱۷ اسکادران، ۲۰ توپ، ۲۸ میترایوز بالغ می شد. باطری‌های توپخانه دارای چهار توپ و رسدهای توپخانه دارای دو توپ و دسته‌های میترایوز دارای دو میترایوز بودند.

استخدام افراد معمولاً به‌طور داوطلب بود. قبلاً افسران روس توسط دولت روسیه عزل و نصب می شدند اما در اواخر به فرمانده دیویزیون اختیار داده شد که خود افسران زیردستش را انتخاب کند.

فصل هفدهم □ ۲۳۵

مشق و طرز تشکیلات ادارات قزاقخانه مطابق اصول نظام روسی بود، اما فرمان‌ها به زبان فارسی داده می شد و نام آنها «حکم» بود. در آخر جنگ جهانی اول عده قزاق به ۷۸۶۶ تاابین و ۵۶ افسر روس و ۲۰۲ افسر ایرانی و ۶۶ افسر جزء روس بالغ بود که بودجه سالانه آن به حدود ۲۳ میلیون قران می رسید. رئیس ستاد لشکر قزاق در این موقع سرهنگ فیلیپ اف و معاون فرمانده کل قزاقخانه سرهنگ استاروسلسکی بود.

توسعه مدرسه قزاقخانه

از ابتدای تأسیس قزاقخانه همیشه یک نوع مدرسه کنار آن وجود داشت. در

**برگی از کتاب
تاریخ مشروطه
نوشته احمد کسروی**

و دشگرداشی و نامیده شود توپ کشیدند.

چیرگی‌های پهلوی سمدخان او را بنام گردانیده، هوا خواهان دولت او را بمن‌الدوله برتری می‌نهادند و باو امید بیشتری بستند. آزادخواهان نیز او را بد خواه ترشمرده پیش از همه پروای او می‌کردند.

از روزیکه این سردرود رسید بمن‌الدوله نیز گفتگوی آنتی و نیکخواهی را روا کرده، او نیز جنبش کرد و آمادگی نشان داد چنانکه گفته‌ام این زمان سپاه انوهی بس او گرد آمده و فودخانه و انبار بسیار از تهران رسیده بود. در همان روزها رحیمخان باز با سواران و سربازان قره داغ باو پیوست.

به‌نشان دوباره گرد شهر گرفته شد، و این هنگام تنها راه جلقا بروی شهر باز می‌بود که از آن راه قند و شکر و نفت، و گاهی نیرفتنگ و فتنگ می‌آمد. در آن سه ماه خواربار در شهر فراوان گردیده نان را هرمنی هشت عباس می‌فروختند. ولی چون راه سرد زود و قرامتگ بسته گردید گندم گران و کمیاب گردید و نان در نانواها بسیار کم شد. نیز دیگر خوراگاه گران و کمیاب شد. روی هم رفته از هر پاره سخنی بازگفت.

باید دانست محمد علمیرا چون مجلس را برانداخت کار تیریز را کوچک می‌شمرد، و این بود چاره آنرا از شجاع نظام و رحیمخان و ملایان اسلامیه میخواست. ولی سپس که دانسته شد کار سزرگتر از آن میباشد سپهبدار را فرستاد، و بمن‌الدوله فشارها آورد، و با اینحال کاری از پیش نرفت. این بود چشم‌از آن‌آماذ گیها پوشیده این یار بیک آمادگی بزرگتری برخاست. چنانکه دیدیم نخست دسته قزاق را فرستاده پشت سر آن پهلوی سواره و سرباز روانه گردانید و بجای سپهبدار علیخان ارشدالدوله را فرمادند و سرداری بر گردانده روانه شود. از سوی دیگر سمدخان را روانه گردانید که سپاهیان مراغه و چاردولی و کردستان و آن پیرامونها را گرد آورده و نیز از سوی دیگری فشار بشهر آورد. این بود این زمان نیروی دولتیان بسیار بیشتر از پیش شده بود. در تیریز شماره سپاهیان دولت در این بار میانه می و پنج هزار و چهل هزار گفته میشد.

شجاع نظام و رحیمخان که از پول و فودخانه در تنگی می‌بودند، این دستها از پول گلهای نداشتند، از فودخانه نیز در بهترین حال می‌بودند، زیرا فتنگها و فتنگهایی که مظفرالدین شاه در چهار سال پیش در آخرین سفر خود باردها بکارخانه‌های فرانسه فشار داده بود، این زمان بتهران میرسد و محمدعلی میرزا سپاهیان بخندیده بر تیریز میفرستاد. فتنگهای لویل، که در تیریز بنام «سه‌تیر» شناخته گردید آخرین بیرون داده کارخانه‌های فرانسه می‌بود و فتنگترین فتنگها بنام میرفت. بیشتر دولتیان از این فتنگ، یا پنج تیر بسدوش میدانستند، و زندل و فتنگهای کهنه دیگر دیده نمیشد. از آن سوی دستهای قزاق چند شصت تیر (مسلسل) میدانستند که آنها را نیز از

فرانسه خریده بودند، و گویا نخست بار می‌بود که در ایران شصت تیر بکار میرفت.

از چیزهای شنیدنی آنکه فرمانده این شصت تیرها رضا خان سواد کومی می‌بود.

ک سبب یادشاهی

ایران رسید و خاندان

پهلوی را بنیاد گذاشت.

و خود بیست سال با

توانایی و کاردانی بسیار

فرمانروایی کرد.

اینها آمادگی‌های

دولتیان می‌بود، از

اینسو آزادخواهان

چنانکه گفته‌ام از آنکه

در آغاز جنگ می‌بودند

بسیار نیرومندتر

گردیده از هر پاره به

استواری افزوده بودند.

بویژه پس از هم زدن

دستگاه اسلامیه و نهی

گردانیدن دوجی که



ب ۲۵۹

چون دستهای بی بیرون آقا بالاخان سردار افسر (یکی از به خواهان بنام مشروطه)

فرستادند و سلسا و خوی و مرند را گشادند، بار دیگر بشماره شان افزود. زیرا دستهای از روستایان بشهر آمده فتنگ گرفته بمجاهدان پیوستند. از آن سوی در همین روزها که

سخن میرانیم یکدسته ارمنی که «کمینه داشناقسیون» به پیروی از «کمینه سوسال دموکرات» روسی از قفقاز فرستاده بود بسردستگی کری‌خان به تیریز رسیدند.

در این هنگام خود «شورش» نیرومندتر گردیده، گذشته از جنبش‌هایی که در تیریز و دیگر شهرهای آذربایجان پدیدار می‌بود، در قفقاز در میان ایرانیان و هم‌مستانانی که

از گرجیان و روسیان می‌داشتند، تکلی پیدا شده و در همین روزها بود که با منز السلطان و دیگران گفتگو می‌کردند و بنیاد شورش گیلان را می‌گذاشتند. نیز در همین روزها بود

که در اسپهان جنبش پیدا شده و سمام السلطنه و بختیاران بان شهر دست یافته بودند. پیوسته که اینها گذشته از هر چیزی باستواری دل‌های تیریزیان می‌افزود.

در باره فتنگ و افزاز جنگ نیز در آن چندماه پیش فتر خ داده پنج تیر فراوان شده بود.

صفحاتی از کتاب
تاریخ احزاب سیاسی
ایران
نوشته محمدتقی بهار
(ملک الشعراء بهار)

سرهنگ مناروسلسکی برتبی که گفته شد فرماندهی لشکر قزاق رسید. ندروسیه حکومت موفق گرنسکی جای خود را بحکومت انقلابی بلشویک سپرد و ملت روسیه بدو دسته بلشویک یا روس های سرخ و منشویک یا روسهای سفید تقسیم شد.

در سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸ میلادی) جنگ بزرگ جهانگیر با پیروزی متفقین پایان رسید و انگلیس و فرانسه با بر علیه بلشویزم بر روسهای سفید و لهستانها که برای باز گرفتن استقلال خود میجنگیدند کمک کردند.

ژنرال دینیکین از سمت او کرانی و ژنرال یودنیچ از سوی پروگرا و دریا سالار کولچاک از سوی سبیری برای خاموش کردن انقلاب با بلشویکها جنگ افتادند و هر سه تا ۱۲۹۹ شکست خوردند.

بیروهای متفقین (انگلیس ، فرانسه و ایتالیا) نیز که از بندر آرخانگلسک بخاک روسیه آمده بود برگشت ، متفقین برای آنکه باز هم در شکست بلشویزم و جلوه گیری

(الفب ایزدابل صفحه ۷۲)

و کمزوه ، شرح دام و درخانه این عبارت را نوشته ام :

« چیزیکه مایه تعجب است آنکه قبل ازین عملیات (سازوسلسکی) را پوزنی وزارت متیرخ خود غاده بود و آوزارخانه از سابقه این مطلب اظهار بی اطلاعی کرده است

« این قضیه چون ترمیمی غیر بحرانی و بدون سابقه نوت شکل یک خدمتی جاریانه انجام میاید ما از « تعجب خود داری نکرده و باقی اطلاعات و نظریات خود ما را برای مدونکنی درک حقیقت تعجب میگذاریم ، و با یک تعجب ادبشناک قط درین شماره بطبق نگاه کرده و مقاله روز سه شنبه خود را بذکور میجویم ، «توضیح»

ولی نوت ایران بدو متقاضی این کردار را پذیرفت و اطلاعیکه نوت روزنامه من یاد فرار زیاست : « خیر اخذ استعاضی کلل کمزوه را توسط پانقریک استروسلسکی سلون اداره تواقفانه در شماره قبل ، و شاهه نادیم ، جوریکه اطلاع رسیده از طرف نوت ، متارایه موقفاً بحدایت آن اداره منصوب است تا ، نزار قلمی از طرف نوت راجع بموضوع اساس اداره تواقفانه تصمیم شود ، قسمت تواقهای موسوم « ... » آزیادهندان ، و اهدار روز بهرگز رجیل لکامرب آنها اعاده نامه قطع از آن عده ۲۹ نفر برای ، و ژنالی در انبار ذخایر و مخازن اقی مانند امور اداری بحال طیس است . .

بوهان شماره آخر حرکت قوی نوت انگلس از همدان و قزوین سمت قفقاز انتشار یافت ، و رضاخلل ازین تاریخ در سنگاه انگلیسها شناخته شده بود .

از سرایت آن باروهای باختی اقلیمی کرده باشند باقیمانده نیروی ژنرال دینیکین که زیر فرمان ژنرال ورا انگل گرد آمده بود کمک کرد ، بدین ترتیب بلشویکها در ۱۲۹۹ تنها با لهستانها و اهال کشورهای بالتیک و عده ژنرال ورا انگل جنگ داشتند .

من در ۱۲۹۸ افسر شدم و با سمت فرماندهی دسته سوار همراه یک اسواران بمأموریت گرگان رفتم ، آریاد خراسان هم که تازه از لرستان برگشته بود ما مورد گرگان شد .

جنگلیها که از حکومت مرکزی و کابینه آقای حسن وثوق (وثوق الدوله) ناراضی بودند در شمال حکومت جداگانه ای تشکیل دادند و عده ای هم برای اشغال بندرهای شمالی (بندرهای کرانه دریای خزر) فرستادند ، عده ای که بندرگر آمد و آنجا را گرفت زیر فرمان شخصی بنام صفر تنگاجی بود ، در غیرمان عده بلشویکها در ترکستان روس از بلشویکها شکست خورده و افسران آنها فراری بگرگان آمده از آنجا بشام رود رفته بودند .

صفر تنگاجی عمارت گمرک بندرگر را کینه خود کرده بود . عده ای از آریاد خراسان بسوی بندرگر حرکت کرد . آریاد مازن نمران که ساخلو بندرگر بود همینکه خبر شده بود عده جنگلیها از راه دریا برای گرفتن بندرگر میآید بندر را بی زد و خورد تخلیه و از راه کوهها یکسر بداعمان رفته بود .

آریاد خراسان اسفاده از جنگل بیسر و صدا به بندرگر نزدیک شده ناگهانی بدانجا وارد و پس از اندک زدو خوردی آنجا را اشغال و صفر تنگاجی و همراهانش کشته شدند .

آریاد مازن نمران پس از گرفتن این خبر دوباره بندرگر برگشت . در این هنگام بلشویکها بفقاز ولرد عده انگلیسها که فرماندهی ژنرال دستر ویل یاد کرده رفته بود بندر پهلوی برگشته و بلشویکها باد کوبه را گرفتند .

جنگلیها برای بیرون کردن انگلیسها از بلشویکها کمک خواستند و از باد کوبه عده ای بسوی ایران آمد ، در همین موقع مازن نمران نیز از طرف جنگلیها اشغال و انگلیسها هم گیلان را تخلیه کرده بغزوین پس شتند .

کابینه آقای حسن وثوق بر اثر این پش آمد منصفی و مرحوم حسن پیرنیا (مشیر الدوله) کابینه تازه را تشکیل داد .

**برگی از کتاب
رضاشاه
از تولد
تا سلطنت
(رضا نیازمند)**

نفر برای فراولی از انبار ذخایر و مخازن مانده، امور اداری به حال طبیعی است.^۵

سپهبد امان‌الله جهانبانی هم در خاطرات خود به این موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد:

پس از بسته شدن آکادمی امپراتوری که در نتیجه انقلاب روسیه صورت گرفت و اجباراً به تهران مراجعت کردم هنوز ژنرال مایدل در پست خود باقی و در بلا تکلیفی بسر می‌برد.

هنگامی که حکومت موقت کرنسکی در پتروگراد برقرار گردید کلنلی بنام کلرزه (Klerge) وارد تهران گردید مشاوره‌ی هم بنام ریگانا (Rigana) همراه داشت و این دو نفر طبق اسنادی که در دست داشتند خود را فرستاده قشون روس برای فرماندهی لشکر قزاق معرفی نمودند. با اینکه ژنرال مایدل می‌توانست بواسطه تاریک بودن وضع حکومت جدید روس از تحویل لشکر قزاق که فرماندهی آن از طرف مقامات دیگری به وی محول شده بود خودداری نماید معذالک چنین کاری نکرد و لشکر را به کلنل کلرزه تحویل داد.

پس از چندی که حکومت موقت روسیه به دست بلشویک‌ها برانداخته شد وضع کلنل مزبور نیز مختل گردید زیرا افسران روسی که در لشکر قزاق باقی بودند و خود را روس سفید معرفی می‌کردند از انجام دستورات وی سر باز زدند و با توطئه قبلی که عاملین اصلی آن کلنل استاروسلسکی معاون لشکر و کلنل فیلیپ اف (Filipov) رئیس ستاد لشکر بودند آتریاد همدمان به فرماندهی سررتیپ رضاخان ناگهان سربازخانه‌های آتریاد تهران را اشغال و کلنل کلرزه را تهدید نمودند که باید بلافاصله استعفا بدهد و الا جانش در خطر است. کلنل نامبرده استعفای خود را اعلام و کلنل استاروسلسکی به جای وی به فرماندهی لشکر قزاق برقرار گردید.

بعداً هم گفته شد که شاه ایران و مشیرالدوله وزیر جنگ با این تعویض موافقت داشتند و بدین منوال فرمانده جدید لشکر و افسران روسی از پشتیبانی شاه و دولت ایران برخوردار بودند و چون در این موقع میرزا کوچک‌خان در شمال ایران علم یاغیگری برافراشته و کمونیست‌ها وی را پشتیبانی می‌کردند لذا لشکر قزاق مأمور گردید با کمک قشون انگلیس که در آن موقع در شمال ایران مستقر بود به میرزا کوچک‌خان حمله‌ور و او را از پای درآورند.

اینجانب به سمت فرمانده آتشبار سوار شنیدر جزء ستونی که تحت فرماندهی سررتیپ رضاخان عملیات می‌کرد شرکت داشتم.

صفحاتی از کتاب
تاریخ احزاب سیاسی
ایران
نوشته محمدتقی بهار
(ملک الشعراى بهار)

و آنها را به زند و سورت والا بد مهر نمک بست (اینها لغا کرده و حد خط زده شده است) بنزد
مهر کردن رود کرد پول به آقای نوری خان فیض در امان دارد ۱۰۰ هر صلی سر تپه

۵۹۵

اینک یادداشتی که بکفر صاحب منصب قزاق راجع بکودتای اول سردار سیه تاریخ
۶ جمادی الاول ۱۳۳۹ - مطابق دالر ۱۲۹۶ در حالی که سرهنگ و فرمانده گردان پیاده
آزاد همدان بوده است و سپس راجع بکودتای ۳ حوت ۱۳۹۹ معزی الیه نوشته و
باختیار ما ناهه است - برای روشن شدن قسمتی از سرگذشت شخصی ایشان و داستان
کودتای دوم نقل میشود^۱.

این یادداشتها را نویسنده که خود از افسران قزاق و در غالب وقایع هردو کودتا
شرکت داشته است، نوشته و بهیچ است نمیتوان انتظار داشت که خصوصاً در قسمت
اخیر یعنی کودتای ۳ حوت تمام جنبهها و نکات تاریخی رعایت شده باشد. و فقط قسمتهای
در آن مهم است که خود نویسنده شرکت کرده و چشم دیده است یا با آن تماس داشته
است. و اهمیت آنها هم از همین راه میباشد و وقتی که با سایر قسمتهای تاریخ جفت شود
موجب تکمیل معلومات خواننده خواهد گردید:

۲۰ - در کودتا

در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷ میلادی) انقلاب روسیه برپا و حکومت تزاری از میان
رفت. درین هنگام فرماندهی لشکر قزاق ایران با سرلشکر باهنر عالیله روسی بود،
از طرف حکومت موقتی روسیه که بر است گرنسکی تشکیل شده بود سرهنگی بنام
گلرژه فرماندهی لشکر قزاق معلوم و بایران آمد و معاونت لشکر با سرهنگ
ستار و سلیسکی بود.

ملت روسیه که از جنگ خسته شده بود از تصمیم حکومت موقتی گرنسکی دایر
بر ادامه جنگ قزاقی و معلوم بود که حکومت گرنسکی جای خود را ببولت افراطی نوری
خواهد داد تا اینکه با آلمانها پیمان صلح اقراری میداد. حزب بلشویک برای اینکار

۱ - نویسنده سرهنگ تورمانی از افسران قزاق و در اثر مرحوم عبدالقادر است.

۱ - رجوع شود صفحه ۳۱ و ۳۲ این کتاب.

تلفات بسیاری میکرد و انتظار میرفت دیر بازود همین پیشوای حزب بلشویک در این
کار کالیب شود. انگلیسها که میخواهند جنگ را تا شکست آلمان دنبال کنند ازیم
اینکه ما با لشکر قزاق ایران بفرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه
شده و دامنه انقلاب با ایران (که از اوضاع مقتضین ناراضی بود) کشیده شود صلاح
دیدند هر طور شده سرهنگ گلرژه فرمانده لشکر قزاق را که موافق اهل حکومت روسیه
بود از کار برکنار دارند. برای انجام این منظور با سرهنگ ستار و سلیسکی معاریف
فرماندهی لشکر قزاق که در گراندها سابق منزل داشت مذاکره کردند و او صلاح کار را
چنان دید که با کمک یکی از افسران دیگر روس این منظور را انجام دهد و خود او
بجای سرهنگ گلرژه فرمانده لشکر قزاق ایران شود، افسری که برای کمک در نظر
گرفته شد از دوستان صمیمی سرهنگ ستار و سلیسکی و فرمانده آذرباد همدان لشکر
قزاق سرهنگ فیلاتوف بود.

در این موقع سرایخانه آذرباد همدان بیرون دروازه قزوین و سرهنگ رضا
خان، فرمانده گردان پیاده آذرباد بود. سرهنگ فیلاتوف بنسبت گفتگونی که
با سرهنگ ستار و سلیسکی کرده بود. سرهنگ رضاخان را بدتر خود خوانده او را
مقتاعد کرد که در اجرای نقشه با او همکاری کند و هر چه با او گفته بود که من
فرمانده تو هستم و مشولیت هر پیشآمدی بعهده من خواهد بود.

روزی نزدیک ساعت هشت صبح سرهنگ فیلاتوف بعبادت قزاقها رفته بود،
اتفاقاً قرار بود آتروز ساعت ۹ در قصر قاجار مانوری باشد. سرهنگ گلرژه هنوز
در رختخواب بود، استوار بذبح الله بشخصت او خبر میدهد که سرهنگ فیلاتوف
میخواهد شما را ببیند، او پاسخ میدهد، بگو قصر قاجار بیرون من هم برای ساعت ۹
میآیم. سرهنگ فیلاتوف میگوید باو بگو این مانور دیگر نیست ۱ او یادداشتی نوشته
بذبح الله میدهد و در آن نوشته بود که پاسداران از آذرباد همدان هستند و شما هم باید
بیروید. سرهنگ گلرژه از جا برخاسته، مذاکرات آنها طول میآید. تا نزدیک
ساعت یازده گردان پیاده آذرباد همدان که گاهی برای مشق و عملیات بمیدان مشق
سابق میآمد بر حسب معمول بمیدان مشق آمده بیدرنگ پهلوی هر یک قزاق نگهبان

آترپاد تهران در قزاقخانه يك نگهبان گذاشت و همچنین روبروی باسارخانه عمده عدلای گمارد و روی پشت با ما هم عدلای فرستادند و دستور دادند که اگر کسی خواست دست در آورد او را بزند.

قزاقهای آترپاد تهران که از این پیش آمد چیزی نمی فهمیدند مهوت مانده بودند. سرهنگ رضاخان دستور سرهنگ فیلاتوف بمبارت فرمانده لشکر قزاق (محل ستاد ارتش کنونی) رفت (سرهنگ فیلاتوف بن میگفت چند بار بسرهنگ رضاخان گفتم کلرزه تقریباً بازداشت شده و نمیتواند بیرون برود در اطراف بازار کن و داخل شو و او نزدیک داشت و میترسید و در فکر کسی که در آن موقع این اندازه شهامت نداشت چگونه تغییر اخلاق داده و اینک با دشمنی میکند).



۱۹ - رضاخان (X) و صاحبان روس

سرهنگ فیلاتوف در را باز کرده بدون دفتر سرهنگ کلرزه رفته با عدلای بلند سرهنگ رضاخان را بدون خوانده و او هم ناچار با طاق رفته است.

سرهنگ فیلاتوف بسرهنگ کلرزه گفت افسران ایرانی از فرماندهی شما ناراضی هستند و میگویند دولت ایران با دولت تزاری روس بیمانی داشته و اینکه که دولت تزاری از میان رفته و دولت ایران نیز با حکومت موقتی و انقلابی روسیه کاری ندارد دلیلی ندارد که شما یعنی نماینده حکومت موقتی و انقلابی روسیه فرماندهی لشکر قزاق ایران را داشته باشید، در همین موقع فیلاتوف موضوع اسفارت انگلیس اطلاع داده بود و او آنجا هم نمایندگان قزاقخانه آمده بودند. سرهنگ فیلاتوف به کلرزه گفته بود من برای حفظ حیثیت افسران روسی در لشکر قزاق شما پیشنهاد میکنم بمرخصی رفته سرهنگ ستاروسلسکی معاون خود را بفرماندهی لشکر قزاق بگمارید.

سرهنگ کلرزه پاسخ داده بود اینکه شما مربوط نیست دولت ایران و روس باید آنرا تصویب کنند.

سرهنگ فیلاتوف گفته بود آترپاد همان من قزاقخانه را گرفته و من شما دستور میدهم برای نجات خود اینکار را انجام دهید، پس از انجام کار دولت ایران هم تصویب خواهد کرد و انگلیسها درین کار همراهی میکنند و سرهنگ رضاخان مأمور است شما را انجام اینکار و ادار نماید.

سرهنگ کلرزه ناچار استغفای خود را نوشت و سرهنگ ستاروسلسکی را بجای خود معین کرد، درین موقع با تلفون بسرهنگ ستاروسلسکی خبر دادند که کار تمام شده و او بمبارت فرماندهی که ستاد لشکر هم در مانجا بود آمد و کار را بست گرفت و افسران دیگر روسی نیز که از علت اینکار آگاه شده بودند همه نمکین کردند و دولت ایران نیز سرهنگ ستاروسلسکی را بفرماندهی لشکر قزاق ایران پذیرفت و بدین ترتیب اولین کودتای نخستین پادشاه نودمان پهلوی انجام گرفت.

۱ - این واقعه تاریخ ۴ جمادی الاولی ۱۳۳۱ مطابق ۲۸ دلو ۱۳۲۶ قبل از ظهر در تهران اتفاق افتاد، از چندی قبل که کلرزه وارد شده و در مساعی از طرف مأمورین انگلیس در شهر افتاد و مکرر تازه درین متکبرین نشر شد که خوبست دولت ایران نوانته را که دولت انقلابی روس هم جان غلامه ندارد ضبط نماید، و مؤلف هم در شماره ۹۷ توپهار مورخه ۲۹ ربیع الثانی همان سال زیر عنوان «برنگار شاهنشاهی» شرحی در تشویق دولت ضبط قزاقخانه و مونیسیون (مهات و ساز و برگ) آن نوشتم.

در شماره ۹۹ همان روزنامه خبر کوهانی و رضاخان را تحت عنوان «عداوتی در قزاقخانه» و ستاروسلسکی (بقیه در ذیل صفحه ۲۸)

**برگی از کتاب
رضاشاه
از تولد
تا سلطنت
(رضا نیازمند)**

کوتاه کردن دست سردار همایون از کارهای قزوین

همان روز که دولت انگلیس یادداشت شدید خود را به دولت سپهدار داد (یعنی ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱) **آیرن سایید** در قزوین از فزاق‌های ایرانی بازدید کرد و در یادداشت‌های خود نوشت:

به دیدار فزاق‌های ایرانی رفتم و اوضاع آنها را مورد دقت قرار دادم. اسمیت اوضاع آنها را به واقع مرتب کرده است. حقوقی خود را سر موعد دریافت می‌کنند و افراد دارای لباس و چادر سرپناه هستند. فرمانده فزاق‌ها موجود بی‌ارزش و حقیری است. روح و قلب این جمع سرهنگ رضاخان است، مردی که از مدت‌ها پیش در جستجوی او بوده‌ام. اسمیت می‌گوید رضاخان مرد خوبی است و من به او گفته‌ام که همایون را آزاد بگذارد تا به سرزمین و آب خود برگردد...

... عقیده شخصی من این است که نباید این سربازان و افسران آنها را عاطل و باطل در اینجا نگاهداشت بلکه باید راهشان را به سوی تهران، پیش از آن‌که من از صحنه خارج شوم، باز گذاشت... به حقیقت یک دیکتاتوری نظامی در ایران تمام

۲۲۰ □ رضاشاه از تولد تا سلطنت

اشکالات کنونی ما را حل خواهد کرد و به قوای انگلیسی مجال خواهد داد که بی‌هیچ زحمت و خطر خاک این کشور را ترک کنند...

آیرن سایید در مورد زمان کودتا تصمیم می‌گیرد

دنيس رایت در کتاب انگلیسی‌ها میان ایرانیان می‌نویسد:

آیرن سایید به این نتیجه رسید که مطمئن‌ترین کار آن است که در زمانی که هنوز نیروهای انگلیسی کنترل اوضاع را در دست دارند، فزاقان را رها کند. تصمیم او بدون شک تحت تأثیر اعتماد او به رضاخان بود، و پیشرفت سریعی که کارآیی فزاقان تحت رهبری او کرده بود. به این جهت در ۱۸ ژانویه ۱۹۲۱ (۲۸ دی ۱۲۹۹) در یادداشت

دنيس رايت سپس مي نويسد:

آيرن سايد مجدداً در سي و يكم ماه ژانويه همراه هنري اسميت با رضاخان ملاقات نمود. او در مورد اين ملاقات و مذاكرات انجام شده چيزي يادداشت نكرد و فقط در عبارت كوتاهي نوشت: «رضاخان آرزو مي كند مصدركاري شود و از اين كه در حال حاضر كاره‌اي نيست سخت اظهار دلنگي مي كند».^۳

در حقيقت آزرديگي رضاخان اين بود كه چرا او را رها نمي كنند تا برود و برنامه خود را اجرا كند.

رضاخان هر شب با آيرن سايد ملاقات مي كند

گرچه ديگر تا ۱۲ فوريه آيرن سايد مطلبي در مورد رضاخان يادداشت نكرده است، ولي ملك الشعراي بهار از قول تلگرافچي اردوي مقيم قزوین مي نويسد:

فصل سوم □ ۴۲۱

«بنا به روايت تلگرافچي اردوي قزاق مقيم منجیل سردار استاروسلسكي روسي به مشاراليه در ضمن شكوه از دسايس انگليسي ها بر ضد خودش گفته است كه: هر شب اين صاحب منصب بعد از صرف شام كه اردو استراحت مي كنند سوار شده به اردوي انگليسي ها مي رود و تا سحر تا پاسي از شب آنجا مي ماند...»^۴

در فاصله بين ۳۱ ژانويه تا ۱۲ فوريه ۱۹۲۱ نقشة كامل كودتا تهيه و به توافق طرفين مي رسد.

سر دنيس رايت مي نويسد:

بعد از دست به سر كردن سردار همايون، آيرن سايد رضاخان را در منصب مساعد و فرماندهي گماشت. با ذوب شدن برف هاي سنگين، موقع خروج نيروهاي تور پر فورس فرا رسيده بود. آيرن سايد با در نظر گرفتن اوضاع درهم و برهم ايران به آينده قواي قزاق فكر مي كرد كه احتمال داشت در مقابل افسران خود طغيان كرده و به تهران هجوم برده، در آنجا انقلابي پراي كنند. بنا بر اين انتصاب رضاخان به فرماندهي قواي ها، در حالي كه هنوز قواي انگليسي مصدركارها بودند اقدامي مناسب از نظر آيرن سايد بود.^۵

آخري ملاقات آيرن سايد و رضاخان

آخري ملاقات ميان اين دو فرمانده در ۱۲ فوريه ۱۹۲۱ (ده روز پيش از كودتاي سوم اسفند) در گراند هتل قزوین صورت گرفت. آيرن سايد جريان مذاكرات خود را يادداشت کرده است:

به طور منظم از بريگاد قزوین در آقابابا بازديد مي كردم. مسئوليت تعيين تاريخي كه آنها مي بايست از حيطه كنترول ما خارج شوند به عهده من واگذار شده بود و من در نظر داشتم كه اين كار را حدود يك ماه پيش از شروع عقب نشيني به سوي بغداد انجام دهم. از اين رو، من دو مسئله را با رضاخان در ميان گذاشتم. به او گفتم كه چه موقعي او را از حيطه كنترول خود خارج خواهم كرد و همچنين از او خواستم قول بدهد كه در طي عقب نشيني ما، به هيچ اقدام خصمانه‌اي عليه ما دست نزنند. به او اخطار كردم كه اگر دست به چنين عملي بزنند، من كار عقب نشيني را متوقف مي كنم و بيرحمانه به سوي او يورش مي برم و در چنين صورتي وضع كشور او از هميشه بدتر خواهد شد. البته

صفحاتی از کتاب
تاریخ احزاب سیاسی
ایران
نوشته محمدتقی بهار
(ملک الشعراء بهار)

و آنها را بزند و سورت والا یک مهر منکی بست (اینجا لغا کرده و بعد خط زده شده است) بجز ،
 و مهر کردن ورد کردن پول به آقای علی خان فیض در امانت دارید ۱۰۰ هر صلی بر تپ.

اینک یادداشتی که بکفر صاحب منصب قزاق راجع بکودتای اول سردار سه تاریخ
 ۴ جمادی الاول ۱۳۳۶ - مطابق دالر ۱۲۹۶ در حالی که سرهنگ و فرمانده گردان پیاده
 آذربایجان همدان بوده است و سپس راجع بکودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ معزی الیه نوشته و
 باختر ما نمانده است. برای روشن شدن قسمتی از سرگذشت شخصی ایشان و داستان
 کودتای دوم نقل میشود^۱.

این یادداشتها را نویسنده که خود از افسران قزاق و در غالب وقایع هردو کودتا
 شرکت داشته است ، نوشته و بدیجی است نمیتوان انتظار داشت که مخصوصاً در قسمت
 اخیر یعنی کودتای ۳ حوت تمام جنبها و نکات تاریخی رعایت شده باشد ، و فقط قسمتهائی
 در آن مهم است که خود نویسنده شرکت کرده و چشم دیده است یا با آن تماس داشته
 است ، و اهمیت آنها هم از همین راه میباشد و وقتی که با سایر قسمتهای تاریخ جفت شود
 موجب تکمیل معلومات خواننده خواهد گردید :

۲۰ - در کودتا

در سال ۱۲۹۶ (۱۹۱۷ میلادی) انقلاب روسیه برپا و حکومت تزاری از میان
 رفت ، درین هنگام فرماندهی لشکر قزاق ایران با سرلشکر باقرن عالیقل روسی بود ،
 از طرف حکومت موقتی روسیه که برپاست کمر نسکی تشکیل شده بود سرهنگی بنام
 کلر ژنه فرماندهی لشکر قزاق معلوم و ایران آمد و معاونت لشکر با سرهنگ
 ستار و سلیسکی بود .

ملت روسیه که از جنگ خسته شده بود از تصمیم حکومت موقتی کرسکی دایر
 بر ادامه جنگ قزاقی و معلوم بود که حکومت کرسکی جای خود را بشولت افراطی نری
 خواهد داد تا اینکه با آلمانها پیمان صلح اهرانی ببندد . حزب بلشویک برای اینکار

۱ - نویسنده سرهنگ تهمانی از افسران فعلی دربار مرحوم عبدالقادر است .

تلفات بسیاری میکرد و انتظار میرفت دیر بازود همین پیشوای حزب بلشویک در این
 کار کامیاب شود ، انگلیسها که میخواهند جنگ را تا شکست آلمان دنبال کنند از بیم
 اینکه مبادا لشکر قزاق ایران بفرماندهی افسران روسی دستخوش افکار انقلابی روسیه
 شده و دامنه انقلاب با ایران (که از اوضاع متعین ناراضی بود) کشیده شود صلاح
 دیدند هر طور شده سرهنگ کلر ژنه فرمانده لشکر قزاق را که موافق اهل حکومت روسیه
 بود از کار برکنار دارند . برای انجام این منظور با سرهنگ ستار و سلیسکی معاری
 فرماندهی لشکر قزاق که در گراگدهنل سابق منزل داشت مذاکره کردند و او صلاح کار را
 چنان دید که با کمک یکی از افسران دیگر روس این منظور را انجام دهد و خود او
 بجای سرهنگ کلر ژنه فرمانده لشکر قزاق ایران شود ، افسری که برای کمک در نظر
 گرفته شد از دوستان عمیمی سرهنگ ستار و سلیسکی و فرمانده آذربایجان همدان لشکر
 قزاق سرهنگ فیلاتوف بود .

در این موقع سربرازخانه آذربایجان همدان بیرون دروازه قزوین و سرهنگ رضا
 خان ، فرمانده گردان پیاده آذربایجان بود ، سرهنگ فیلاتوف بنسبت گفتگویی که
 با سرهنگ ستار و سلیسکی کرده بود ، سرهنگ رضاخان را بدقت خود خوانده او را
 متقاعد کرد که در اجرای نقشه با او همکاری کند و هر چه با او گفته بود که من
 فرمانده تو هستم و مشولیت هر پیشامدی بعهده من خواهد بود .

روزی نزدیک ساعت هشت صبح سرهنگ فیلاتوف بعبادت قزاقها رفته بود ،
 اتفاقاً قرار بود آتروز ساعت ۹ در قصر قاجار مانوری باشد . سرهنگ کلر ژنه هنوز
 در رختخواب بود ، استوار ذبیح الله بشیخعت او خبر میدهد که سرهنگ فیلاتوف
 میخواهد شما را ببیند ، او پاسخ میدهد ، بگو بقصر قاجار بیرون من هم برای ساعت ۹
 میآیم . سرهنگ فیلاتوف میگردد باو سگر این مانور دیگر نیست ۱ و یادداشتی نوشته
 بذبیح الله میدهد و در آن نوشته بود که پاسداران از آذربایجان همدان هستند و شما هم باید
 بیروید . سرهنگ کلر ژنه از جا برخاسته ، مذاکرات آنها طول میآید . تا نزدیک
 ساعت یازده گردان پیاده آذربایجان همدان که گاهی برای مشق و عملیات میدانی مشق
 سابق میآمد بر حسب معمول میدانی مشق آمده بیدرنگ پهلوی هر یک قزاق نگهبان

۱ - رجوع شود صفحه ۳۱ و ۳۲ این کتاب .

آزاد تهران در فراقخانه يك نگاهان گذشت و همچین روبروی با سارخانه عمده عدای گمارد و روی پشت با ما هم عدای فرستادند و دستور دادند که اگر کسی خواست دست در آورد او را بزند.

فراقهای آزاد تهران که از این پیش آمد چیزی نمی فهمیدند مهت مانه بودند. سرهنگ رضاخان دستور سرهنگ فیلاتوف بعمارت فرمانده لشکر قزاق (محل ستاد ارتش کنونی) رفت (سرهنگ فیلاتوف بن میگفت چند بار سرهنگ رضاخان گفتم کلرزه تقریباً بازداشت شده و نمیتواند بیرون برود در اطراف بازار کن و داخل شو و او زرد داشت و مبتسب و در فکر کسی که در آن موقع این اندازه شهادت نداشت چگوه تغییر اخلاق داده و اینک پادشاهی میکند).



۱۹ - رضاخان (X) و صاحبان روس

سرهنگ فیلاتوف دروا باز کرده بدون دفتر سرهنگ کلرزه رفته با عدای بلند سرهنگ رضاخان را بدون خوانده و او هم ناچار با طاق رفته است.

سرهنگ فیلاتوف سرهنگ کلرزه گفت افسران ایرانی از فرماندهی شما ناراضی هستند و میگویند دولت ایران با دولت تزاری روس بیمانی داشته و اینکه که دولت تزاری از میان رفته و دولت ایران نیز با حکومت موقتی و انقلابی روسیه کاری ندارد. دلیل ندارد که شما یعنی نماینده حکومت موقتی و انقلابی روسیه فرماندهی لشکر قزاق ایران را داشته باشید، در همین موقع فیلاتوف موضوع اسفارت انگلیس اطلاع داده بود و او آنجا هم نمایندگان فراقخانه آمده بودند. سرهنگ فیلاتوف به کلرزه گفته بود من برای حفظ حیثیت افسران روسی در لشکر قزاق شما پیشنهاد میکنم برخی رفته سرهنگ ستاروسلسکی معاون خود را فرماندهی لشکر قزاق بگمارید.

سرهنگ کلرزه پاسخ داده بود اینکه شما مربوط نیست دولت ایران و روس باید آنرا تصویب کنند.

سرهنگ فیلاتوف گفته بود آزاد همان من فراقخانه را گرفته و من شما دستور میدهم برای نجات خود اینکار را انجام دهید، پس از انجام کار دولت ایران هم تصویب خواهد کرد و انگلیسها درین کار همراهی میکنند و سرهنگ رضاخان مأمور است شما را انجام اینکار وادار نماید.

سرهنگ کلرزه ناچار استغفای خود را نوشت و سرهنگ ستاروسلسکی را بجای خود معین کرد، درین موقع با تلفون سرهنگ ستاروسلسکی خبر دادند که کار تمام شده و او بعمارت فرماندهی که ستاد لشکر هم در مانجا بود آمد و کار را بست گرفت و افسران دیگر روسی نیز که از علت اینکار آگاه شده بودند همه نمکین کردند و دولت ایران نیز سرهنگ ستاروسلسکی را فرماندهی لشکر قزاق ایران پذیرفت و بدین ترتیب اولین کودتای نخستین پادشاه نودمان پهلوی انجام گرفت.

۱ - این واقعه تاریخ ۴ جمادی الاولی ۱۳۳۱ مطابق ۲۸ تلو ۱۳۲۶ قبل از ظهر در تهران اتفاق افتاد، از چندی قبل که کلرزه وارد شده بود در مساعی از طرف مأمورین انگلیس در شهر افتاد و مکرر تاز درین متکین تشر شد که خوبست دولت ایران نوانته را که دولت انقلابی روس هم بدان علاقه ندارد ضبط نماید، و مؤلف هم در شماره ۹۷ توپهار مورخه ۲۹ ربیع الثانی همان سال زیر عنوان «برنگاه شاهنشاهی» شرحی در تشویق دولت ضبط فراقخانه و مونسین (مهات و ساز و برگ) آن نوشتم.

در شماره ۹۹ همان روزنامه خبر کردهای رضاخان را تحت عنوان «مد آرای فراقخانه» و ستاروسلسکی (بجای سردیض صحنه ۲۸)

۱- در سفارت انگلیس زمان، سرپرست کاکس، وزیر مختار دانستند و معرب انگلستان در دستگیر و اختلاف نظری پیدا شده بود، علت آن بود که مسر هوارد که نرس را خوب حرف میزد و در می‌ماست نفوذ بود میل داشت غالب کارها بواسطه او انجام گیرد ولی در شان مستقماً با وزیر مختار سروکار داشتند و شاید کارهای خلاف میل اطلاع مسر هوارد انجام بگیرد، از نبره هوارد با نضر قالدوله و صابوالدوله که همه کاره کابیه و رابط بین سفارت و دولت بودند سرسری نداشت و برخلاف با سیدضیاءالدین دوست و رفیق بود و سید جروند هوارد مصوب میشد و این مخالفت تا ورود مسر فرمان در سرپرستی و مدتها تا بعد سلطنت رضاشاه که او هم مستقیماً از در شان هوارد بود دوام یافت، و مسر هوارد در این مدت با نضر قالدوله و تیمور تاش و در شان ایشان بیانه خوش نداشت، و طاقت هم تیمور و فرور موفق شد که زیر پای آفای هوارد را جاروب کند و انگلستان از او شکایت کردند و احضار شد ریاست مأموریت سوریه آمد گردید، روزی که مسر هوارد درخواست از ایران بود با آنکه من خاتمشین بودم جوان و نام بخانه من آمد و در ضمن صحبتها گفت: تیمور تاش مسافرت بلدن می‌رود و گمان غارم برین سفر زیاد بشماره خوش بگذرد، و اتفاقاً این همان سفریست که بعد از مراجعت از آن سفر مورد خشم شاه واقع و مانع گردید... و نیز نتیجه‌ام که این دیپلمات با راست گمانه پردگی می‌سوزد و تیمور تاش و تیمور تاش آریخته شده اند. و میگویند مثالی که فرستاد نزدیک در نجات از غایت تیمور را اینکه همه کاره اوست و پهلوی آفتی دوست تیمور برتر نیست و غیره. بقلم مسر هوارد یوم است ولی قسمت اخیر این اخبار را باید بقیه احتیاط نگریست!

است مانع کند و دولتی فوی و نظامی بوجود آورد. با احمد شاه صحبت کرد. شاه این فکر را پسندید. و نیز میگوید موفق الدوله معروف میرزا وزیر دربار با این نقشه موافق نبود تا بر این استفاده داد و شارالملك وزیر دربار شد و نیز میگوید: شهاب الدوله هم از قرار مسوع بدین عمل راضی نبود، و همین العالی بجای شهاب الدوله داخل دربار گردید و منشی مخصوص شد.

میگوید: معین الملك مردی متین و با نقشه کوردا موافق بوده است و او در آن اوقات بین شاه و سفارت انگلیس رابط بود.

تأخفاً، در همان اوقات مسر اسامات از اعضا سفارت روزی بخانه مؤلف آمد و با من در ایجاد حکومتی مشترک که بنامه هر صاحب دایچه و صاحب صوتی را سرکوب دهد و ایجاد دولت ثابت و نیمه دیکتاتوری بنماید. مذاکره کرد و من هم با او در لزوم چنین دولتی بطور کلی موافق بودم. ولی در انتخاب افراد و اعضا آن دولت سلیقه ماراست بنامد و هر اشکالی که من داشتم درین مسئله بود و فرار شد باز هم فکر و صحبت کنیم ولی بعد معلوم شد که فرصت فوت میشده است و وقت مذاکره طولانی نبرده است! احمدشهریور میگوید: پاشاه قرار دادند که دولتی فوی تشکیل شود و کارهای او بقرار زیر باشد:

مندان کردنا

- ۱- قرار داد ۱۲ ذی القعدة ۱۳۳۷ مطابق اوت ۱۹۱۹ را با نزاکت لغو کند و روابط جدیدی با دولت بریتانیا ایجاد نماید.
 - ۲- دولت ایران با دولت روس تا حدی نزدیک شود که هم از خطر مداخلات قسوقی آنان مانع شود و هم منافع بریتانیا ضرر وارد نیاید.
 - ۳- دوایر نظامی را متحد الشکل کند و تا حدود چهل هزار نفر سراز ترتیب بدهد و مواد دیگر... این خبر را احمد شهریور نوشته است و نتیجه‌ام تا چه اندازه تحقیق صحیح کرده و شایان اعتماد است.
- درین خبر که منوچهر علاوه بر آنکه در تاریخ احمدشهریور موجود است از چندین نفر مطلع نیز شنیده‌ام که: شاه در آن اوقات رئیس الوزرا پیشنهاد کرد که بانصد غر قراق علاوه بر گارد سلطنتی لازم است که در تهران باشند و امر شود این عده فوراً از قزوین بتهران روانه شوند.....

تاریخ احزاب سیاسی ایران

همین اصل سالها سردار معظم (تیمور تاش) و اشخاصی مانند اوراسر میگردانیدند و عجب اینست که اگر بر حسب صدفه شخصی از طبقه دوم وزیر میشد فور خود را در صف اعیان قرار داده همین اصل قدیم را پرورش میداد!

یکی از علل عمده تربیت تمدن رجال و مردان کافی در عصر مشروطه و منحصراً شدن کارها بده دوازده نفر پیر و جوان همین حسن حافظه کاری شوم بود. هر کس را که لایق میدانند بی درنگ باصلاح خود: نوك او را مجدداً، که بخوی خود بتواند دانه برچیند و محتاج دست آنها باشد! و سیدضیاءالدین از آنانی نبود که بتواند با نوك چیده زندگی کند...

سید به تیمور نزدیک میشد، چه تیمور آنروزها اهمیت زیادی نداشت، خود او هم از آنها بود که نوك او را مکرر چیده بودند، اما باز نوك بیرون می‌آورد!

سیدضیاءالدین، زیاد می‌چینید.

با مسر هوارد که مدتی بود جای مسر چرچیل را گرفته و در عهد سرپرستی

پس خواننده عزیز ملاحظه کرد که فکر تغییر وضع در هر سری دور میزده است و از شاه تا شهزاده و از عالم تا عالمی همه دریافته بودند که باین وضع شرب الیهود و اصول ریاکاری و پوشاندن لباس ملی بر اغراض فرزندانه شخصی نیتوان کار کرد همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای مشتت و نمرکز آنها میتوان بسر منزل مقصود رسید، منتهی رفیق ما که زودتر از همه کالیاب شد بدین بیت، لسان الغیب، رطب- اللسان بود که میفرماید:

من بسر منزل عقا نه بخود یردم واه طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم!

۱۸ - کودتای سوم حوت علم شد

آقا سیدضیاءالدین يك سفر بزورین رفت و باز گشت.

من حس کردم که مشارالیه اینروزها زیاد تر از ایام علوی در جنبش و کار است.

لما روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ باوی بطور صریح و قطعی گفتم که اگر نشه و فکری دارید که مربوط باوصاح باشد، من با شما موافقت خواهم کرد....

بقرین گفته شد که پانصد نفر قزاق حرکت کند، و این امر در نتیجه اشاره و فرمان شاه بود. بعد شنیدند که دوهزار نفر حرکت کرده است، معلوم شد دوهزار نفر هم بدستور دولت بوده است یا بدستور کسانی که نقشه کودتا را قلا کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان انگلیسی مانند جنرال آیرنهاید و کنل اسماعیل و غیره و یا بدستور شاه. و چنانکه خواهیم دید این عده از بنگی امام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شنبه و متوحش گردید، و سردار همایون امر کرد که تلگراف کید این عده بقرین باز گردد. ول عده بقرین باز نگشت و بسر کردگی، رضاخان هیر پنجه، تهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سوال شد بکجا میآیند بگویند برای رفتن جانشا و دین زن

و چه میرویم و اگر لازم شد باز فروت بر میگرددیم و علاوه بگویند من است مواجب بنا عداده اند و مواجب میخواهیم...

باروسای، ژاندارم، قلاصحت کرده بودند که هنگام ورود قوی بیابقت دست در نیاورند و با قزاقها برادر وار رفتار کنند. احمد شریرو میگوید که این عمل را هم شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم و پریگاد مرکزی در حال قزاق دست در نیاورند. اما من اینمعنی را باور نمیکنم و حق آنست که شاه از حرکت دو هزار قزاق بتهران ترسید و امر کرد باز گردند و آنها اطاعت نکردند و شاه در برابر عمل واقع شده قرار گرفت.

قزاقی که در قزوقین لباس در بر نداشت با لباس نو و کفش و ساز و برگ حسابی حرکت کرد، بین راه پول هم بین آنها قسمت شد. در یکی از منازل صاحب منصبان قزاق خطها کردند، و از خدمات خود سخن گفتند و بتهرانیان حمله کردند و بار دیگر سردار تازه خود را که در همان روزها مرتب سوم شده بود سردست بلند نمودند و خود را خدمتگزار شاه شمرده و سیدضیاءالدین هم در آن جلسه حاضر بود.

داپورت تهران رسید که قزاقها میآیند!

رئیس دولت، قاسم خان سردار هماهویون رئیس پریگاد قزاق را فرستاد که از قزاق پرسد کجا میآیند. مشارالیه رفت و چنانکه خواهیم دید نوهین شده باز گشت و استغدادا! دولت ششصد نفر ژاندارم که حاضر مرکز بودند برای معانعت قزاق بخرج شهر و حدود باغشاه گسیل داشت سپس سرباز پریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم مأمور ساختن و اول شب پیاسانهای شهربانی نیز اسلحه دادند که در مرکز و کلاترها مواظب باشند.

ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاه و یوسفآباد که مقر آنها بود مستعد شدند ولی با آنها تشنگی و تشنگی داده شده بود. رؤسای سریشی با کودتا همراه بودند، ورنه ژاندارم بدون شك بانکچه شهر میتوانست قوای خسته قزاق را در ساعت متفرق کند، خاصه که پریگاد مرکزی نیز پشتیبان آنان فرار میگرفت.